

دادستان عالی مقام توجه فرمایند که تمام ادعاها و حرفهای مصدق در معرض عمل بر اساس همین قبیل نموده‌است. دقت فرمایند که رأی این دادگاه معرف واقع بینی و عدالت‌نظراهی دستگاه قضایی ارتش است که دکتر محمد مصدق را نسبت به اعمالی که پس از عزل از مقام نخست‌وزیری مرتکب شده و قانوناً جرم شناخته می‌شود...  
دکتر مصدق: به‌دار بزنند.

مرتوب از موده: ... تحت تعقیب قرار داده است. و گرنه باید گفت هیچ اصلی از اصول قانون اساسی نیست که متهم خلاف آن را نکرده باشد. هیچ‌یک از مواد قوانین مجازات نیست که یک یا چند مرتبه شامل حال این دکتر حقوق آزادپنخواه و سایر همکارانش نباشد. این بحث را با عرض این نکته خاتمه می‌دهم که مصدق‌السلطنه برای اینکه قسمش راست باشد و تمام اعمال خلاف قانون اساسی را مرتکب شده باشد، بر خلاف دین مبین اسلام هم قیام کرده است. قطع نظر از حقیقت دین مقنس اسلام و ادعای مسلمانی، او اصل اول مستم قانون اساسی که مذهب رسمی ایران را مذهب اسلام و طریقه حقه جعفریه اثنی عشریه مقرر داشته ندیده گرفته است، و رساله‌ای بر ضد دین مبین اسلام نگاشته...

دکتر مصدق: خلاف است، این اظهارات باطل است. رساله الان اینجا است.

مرتوب از موده: ... که اشاراتی به آن نموده‌ام و برای اجتناب از نقل کفر و حفظ حرمت دین مقنس اسلام و کتاب آسمانی ما از ذکر جزئیات آن رساله خودداری می‌نمایم.

دکتر مصدق: تغیر، فرمایید هر چه می‌خواهید فرمایید.

مقارن ساعت ۶ بعدازظهر رئیس دادگاه با صدای زنگ ختم جلسه را اعلام داشت و گفت:

اکنون جلسه امروز را ختم می‌کنیم و جلسات ما از فردا یکشنبه خواهد بود و ساعت تشکیل آن از دوونیم

بعدازظهر به بعد می‌باشد.

## جلسه چهاردهم

چهاردهمین جلسه دادگاه نظامی در ساعت ۳:۳۰ بعد از ظهر دو شنبه ۲ آذر ۱۳۴۲ تشکیل گردید. رئیس دادگاه خطاب به سرتیب آزموده گفت: نیسار بفرمایید.

سرتیب آزموده: محترماً به عرض می‌رساند: عرایض جلسه گذشته به‌خلاصه این بود که آقای دکتر محمد مصدق علاوه بر اینکه به هیچ یک از مقررات جاریه و قوانین عادی اعتقاد ندارد، اصولاً قانون اساسی و مشروطیت ایران را نیز یکلی بی‌مأخذ و مبنا می‌داند. دلایل مفصلی به عرض رسانیدم. موارد آن را نیز ذکر کردم که کلیه ادعای اینجانب را ثابت می‌نماید.

توجه دادگاه محترم را به کلیه اظهارات این متهم که ضمن بیانات اینجانب اظهار می‌دارد جلب می‌کنم. این موضوع یعنی اینکه وقتی من صحبت می‌کنم این متهم مانند همه متهمین ساکت و آرام می‌نشیند و گاهیگاهی در ضمن توضیحات من جملاتی می‌پراند، بخوبی می‌رساند که با وجود اینکه وقت جلسات این دادگاه را بسیار گرفته‌ام و نسبت به هر گفتاری دلیل و برهان آورده‌ام هنوز این متهم سرسختی خود را نشان می‌دهد.

روی این اصل است که بناچار باز وقت دادگاه محترم را پایه اشغال کنم. با اجازه ریاست محترم دادگاه در تأیید مراتب متدرج در کيفرخواست به عرض می‌رسانم: دادستان معظم بخوبی مستحضرتند که متهم چه قبل از اینکه از نخست‌وزیری عزل شود و چه در چهار روزی که یاغی شده بود و چه در محضر این دادگاه، اظهار داشته و تصریح نموده که چون نسبت به اعلیحضرت شاهنشاه فقید سوگند و قناری نکرده بوده است پای بند و مقید نبوده که من باب مثال و نمونه از دادن این دستور که مجسمه‌های اعلیحضرت فقید را فرو ریزند خودداری نماید. به‌طور خلاصه می‌گویم هر عملی که نسبت به اعلیحضرت فقید انجام داده است، چون سوگند و قناری یاد نکرده بر او ایرادی نیست. صرف نظر از اینکه این بیان خود می‌رساند که این متهم روی همان موضوعی که جلسه گذشته عرض کردم و مبتنی بر این بود که چون خود مخالف مبارزه با استعمار است و چون خود بخوبی می‌داند که چگونه کلیه اعمال دوران رضاشاه فقید مبارزه با استعمار بوده علت کینه‌توزی اصلی او همین مطلب است.

دادستان محترم به‌خاطر دارند که در همین دادگاه این متهم اشاره نمود به اینکه نسبت به اعلیحضرت محمدرضا شاه پهلوی چون سوگند و قناری یاد کرده و قنار است. حتی اشاره نمود که اگر اعلیحضرت همایونی فرمان عزل او را به طریق عادی به او ابلاغ می‌فرمودند تمکین می‌کرد. حاجت به توضیح نیست که با توضیحاتی که دادم، بخوبی روشن شده که این بیاناتش جز سفسطه چیز دیگری نیست. در عین حالی که خود را غری نشان می‌دهد، می‌خواهد غیر مستقیم از کيفر رهایی یابد.

دکتر مصدق: هرگز.

مرتیب از موده: این است که به عرض می‌رساند این متهم خود معترف است که به اعلیحضرت وفادار است. صرف نظر از اینکه در روزهای ۲۵ تا ۲۸ مرداد اعمالش بدنعوی بود که بر هیچ کس پوشیده نیست که هدف اصلی برهم زدن تاج و تخت سلطنت بوده. با چند گزارش تلگرافی که سفیر کبیر ایران در بغداد در روزهای ۲۵ تا ۲۸ مرداد ارسال داشته، دادگاه محترم مشاهده خواهند فرمود که چگونه این مرد و دستگاه او نسبت به شاهنشاه رفتار کرده. ملاحظه خواهند فرمود که ظرف بیست و هشت ماه چگونه این مرد موفق شد که ایمان مردم این کشور را سلب نماید. قبل از قرائت این تلگرافات، خاطر محترم دادگاه هست که دستور شماره ۴۱- مورخ ۳۲/۵/۲۶ وزارت خارجه را به سفیر ایران در بغداد سابقاً به عرض رسانیده‌ام و در کیفرخواست اشاره شده است. این دستور عیناً چنین است:

### رمز - بغداد اقلی اعلم

۶۲ و ۶۳. تماس سفارت یا کسی که بدون اطلاع دولت صبح بعد از کودتای نظامی مواجه با شکست فرار کرده است به هیچ وجه مورد ندارد و هر تفسیری هم که بخواهند جز این مطلب نخواهد بود.

دکتر فاطمی

دستوری که وزیر خارجه قلابی حکومت یاغی به بغداد می‌دهد توأم با یک سلسله گزارشاتی است که دریافت می‌کند. این گزارشات در دادستانی ارتش موجود بود و عکس برداری شد که از هر یک یک برگ در پرونده بماند. اینک این گزارشات را می‌خوانم و تقدیم دادگاه می‌کنم.

از بغداد - به تاریخ ۳۲/۵/۲۶

خوری است.

وزارت امور خارجه

یرو ۶۳. بنا به دستور اینجانب آقای دارا کاردار سفارت ایران در عراق ساعت ۵ بعد از ظهر آقای یوسف گیلانی معاون وزارت خارجه را در منزل شخصی ملاقات معلوم شد شاه و ملکه صبح امروز یک ربع قبل از اینکه اعلیحضرت ملک فیصل از عمان مراجعت نمایند وارد فرودگاه بغداد شدند. آقای کنیل وزارت خارجه را که برای استقبال آمده بودند ملاقات و به کساح سفید راهنمایی شدند. آقای دارا تذکارتی زیر را تقدیم داشت:

از قراری که شنیده شده اعلیحضرت و ملکه ایران امروز وارد بغداد و به قصر سفید راهنمایی شدند. چون این مسافرت به دنبال کودتای نظامی شب گذشته تهران انجام شده، بنا بر این انتظار دارد از هر جهت مراقب اوضاع باشند تا از وقوع هر گونه پیش آمد ناگوار بین دو کشور دوست همجواری و همکیش جلوگیری شود.

آقای گیلانی اظهار امیدواری کرد اتفاقی رخ نخواهد داد. راجع به صدمت توقف در بغداد سؤال شد. پاسخ داده‌اند که اعراب معروف بهممان نوازی بوده و پاسخ دیگری از آنها به دست نیامده است.

شماره ۲۱۶۴

مظفر اعلم

با بررسی این تلگراف، ملاحظه می‌فرمایید حکومتی که رئیس آن از ساعت یک صبح ۲۵ مردادماه شخصاً بخوبی

می‌دانسته که از سمت نخست‌وزیری عزل شده، چگونه وزیر خارجه یاغیش به‌سفر کبیر ایران یعنی فرستاده شخص شاهنشاه دستور می‌دهد: و چگونه این حکومت یاغی حتی به‌دول خارجی اعلام می‌نماید که از پذیرفتن اعلیحضرت همایون شاهنشاهی خودداری نمائند. این تلگراف مندی است برای شرمندگی ملت نجیب ایران. در سطر آخر ملاحظه می‌فرمایید از مدت توقف شاهنشاه و ملکه به‌نحو جاسوسی از مقامات عراقی سؤال می‌نمایند. مقامات عراقی پاسخ می‌دهند که اعراب معروف به‌مهمان‌نوازی هستند.

از شما ریاست محترم دادگاه تقاضا می‌کنم توجه فرمایید که شاهنشاه به‌کشور عراق تشریف برده و موجب تشریف‌فرمایی‌شان را در جلسه‌ای تشریح کردم. موجب این بود که از یک جهت برای جلوگیری از خونریزی و جهت دیگر پناهنده‌شدن به‌بارگاه با عظمتی که شاهنشاه بتوانند در آن بارگاه دست توسل به‌سوی خدا و ائمه اطهار دراز کنند تا کشور ایران از خطر استقلال مصون بماند.

دکتر مصدق: از دور هم دست توسل می‌شد دراز کرد.

سرتیپ آزموه: این مرد راضی نشد که شاهنشاه در کشور عراق حتی مهمان عراقیها باشند. او دستور داده که شاهنشاه را نپذیرند.

دکتر مصدق: من که همچو دستوری ندادم.

سرتیپ آزموه: گما اینکه دستور داده مجسمه‌های شاهنشاه را در پایتخت فرو بزنند.

دکتر مصدق: مجسمه‌های شاه فعلی را خیر.

سرتیپ آزموه: با این اقدامات که هدفش بر فراری جمهوری دموکراتیک بود، برای وصول به‌این هدف میزان طغیان‌ش به‌اندازه‌ای بود که بکلی از هر گونه خصلت بشری خارج شده بود.

زیرا ممکن نیست هیچ بشری، بالاخص افراد ملت نجیب ایران، نسبت به‌ممنوع خود صرف‌نظر از مقام چنین معامله‌ای را بکنند. تلگرافی را که به‌عرض رسانیدم مسبقاً به‌سابقه قبلی است. سابقه قبلی این است که پس از اینکه فرمان عزل منم می‌رسد و تصمیم می‌گیرد باقی شود به‌طوری که مشروحاً به‌عرض رسیده است، کودتای دروغی را به‌راه می‌اندازد. یعنی خود کودتا می‌کند و با هو و جنجال به‌سراسر جهان اعلام می‌نماید که شب ۲۵ مردادماه کودتا کردند.

این قسمت را مشروحاً بیان نمودم. به‌موجب مدارک موجود در دادستانی ارتش و بنا به‌تحقیقاتی که به‌عمل آمده، به‌محض اینکه منم موضوع کودتای دروغی شب ۲۵ مرداد را به‌وسیله‌رادیوسوی دولتی اعلام می‌نمایند، اعوان و انصارش چه در داخله کشور و چه در خارجه شروع به‌مخایره تلگراف می‌نمایند. بدین منظور که وقتی منم به‌مقام ریاست جمهوری رسید، آنان نیز از این نعمت بی‌بهره نمانند، سابقه‌ای در دادستانی ارتش موجود است که من‌باب نمونه به‌عرض می‌رسانم.

یکی از فرمانداران به‌محض اینکه از رادیو اطلاع حاصل می‌کند که کودتا شد تلگراف بالابلندی به‌پیشوا مخابره و موفقیت پیشوا را در احراز مقامات بالاتر مسئلت می‌نماید. همین فرماندار در روز ۲۹ مردادماه یعنی وقتی پیشوا معلوم نبوده در کدام زیرزمینی مخفی شده است، تلگرافی به‌مخاتم خود مخابره می‌کند و در آن تلگراف با شرح و بسطی به‌مخاتمش تأکید می‌کند که ناآن‌خواهی که چندین سال پیش من برای عظمت دودمان پهلوی دیده بودم و در پشت فلان کتاب ثبت کرده‌ام، حتماً آن کتاب را به‌دست آور و به‌نظر اعلیحضرت همایونی برسان.»

دکتر مصدق: مرد این‌الوقتی بوده.

سرتیپ آژموده: این فرماندار و نظایر او، استاندارانی که وظیفشان بهمین نحو بوده است و نفراتی که بهمین نحو کار می‌کردند، همه و همه سرمشق از پیشوای عالی مقام گرفته بودند. آنها پیشوایان را بطوری می‌شناختند، پیشوا هم با اصابت نظر آنان را برای آن مقامات انتخاب کرده بود.

همین آقای مصدق در روز ۲۷ مردادماه دستور می‌دهد که استانداران و فرمانداران حاضر برای وفرائندوم باشند، حالا هم ملاحظه می‌فرمایید گاه و بیگاه باز دم از وفاداری به‌اعلیحضرت همایونی می‌زند.

بهر حال این تلگرافی که فرانت می‌کنم، تلگرافی است که سفیر کبیر ایران در بغداد پس از اینستکه مستحضر می‌شود که آقای مصدق گفته‌اند کودتا شده، این تلگراف را به‌وزیر خارجه مخابره می‌کنند. و شرحی که به‌عرض خواهد رسید این تلگراف با یک تلگراف دیگر که همین آقای سفیر کبیر مخابره نموده لایث می‌نماید که منتهم چگونه اشخاصی را در مقاماتی باقی می‌گذاشته. لایث خواهد شد منتهم چگونه ایمان مردم این کشور راحتی ایمان اشخاص معمر را سلب نموده بود. عین تلگراف چنین است:

جناب آقای دکتر فاطمی، وزیر محترم امور خارجه

از اقدام تبه‌کارانه یک عده خائنین به‌دولت ملی جناب آقای دکتر مصدق و شروع به‌کودتای نظامی و تعرض به‌آن جناب همگی متأثر و متأسف شدیم. ولی خدای ایران که در همه‌احوال ناظر به‌احوال این ملت است، عملیات خائنانه‌اشتی دشمن این آب‌وخاک را خشتی نموده بار دیگر بروزی نصیب ملت ایران و نهضت ملی گردد.

اینجانب از طرف خود و تمام نمایندگان شاهنشاهی ایران در عراق و عموم ایرانیان ساکنین این کشور که همگی محبت و علاقه‌خاصی به‌آن جناب دارند، مراتب انزجار و تنفر خود را از این تعرض به‌جناب عالی تقدیم و تهنیت فوق‌العاده عرض، سلامتی جان و موقعیت جناب عالی را از درگاه ایزد متعال برای خدمت مبین عزیز مسئلت دارم.

برای آنکه نوطه مزبور مورد تفسیر گوناگون و مطالب خلاف قانون قرار نگیرد، بر طبق اعلامیه دولت که از رادیو تهران شنیده شد، شرحی به‌کلیه‌جسراید بغداد دادم تا از درج هرگونه خبرهای غرض‌آلود و برخلاف حقیقت جلوگیری شده باشند.

همچنین به‌جناب آقای نخست‌وزیر محیوب که در برابر نقشه‌های خطرناک و سزودور پیروز گردیدند، از طرف سفارت کبری و کارمندان تلگرافی به‌معظم‌له مخابره و این سوخت عظیم را به‌آن جناب تریک عرض نموده و از خداوند متعال پیروزی ملت ایران را در تسخت رهبری پیشوای خدمتگزار مبین همواره سائل و خواستارم.

سفیر کبیر، مظفر اعلم

ملاحظه می‌فرمایید این آقای سفیر کبیر که در تلگراف خود مقام خود را و نمایندگیهای دیگر را از طرف شاهنشاه می‌داند، چگونه خود در اثر دستورات مرکز و تبلیغات دولت یاعنی می‌گوید که به‌جراید بغداد دستور دادم که از انتشار اخباری که به‌نفع شاهنشاه باشد احتمالاً جلوگیری نمایند. ملاحظه می‌فرمایید که چگونه به‌جناب آقای دکتر فاطمی عرض شادباش و بندگی نموده و چگونه پیشرفت روزافزون و عظمت آقای دکتر محمد مصدق را خواستار شده است. از دادگاه محترم نفاضا می‌کنم به‌کلیه‌عبارات و کلمات این تلگرافات توجه دقیق مبذول فرمایند. بک نکته‌سطحی

این است که آقای دکتر مصدق اگر تصدیق ریاست جمهوری نداشتند، عظیمشمان همان نخست‌وزیری بود. دیگر در این کشور عظمت بالاتر از ریاست وزرا جز رئیس جمهوری عظمتی نیست.

دکتر مصدق: اینجا که از رئیس جمهوری مطلبی در بین نیست. رئیس جمهوری اصلاً چیست؟  
سرتیپ از موده: جای کوچکترین تردید نیست که هدف نهایی این آقای دکتر برهم زدن تسخیر و تساج سلطنت بوده...

دکتر مصدق: جوابش را عرض می‌کنم.

سرتیپ از موده: ... که چون به یاری خدای تعالی موفق نشد، بنابر این به مقامی که قصد اشغال آن را داشت نایل نگردید. اکنون در محضر دادگاه باید جواب بیانات من و مدارکی را که ارائه داده و می‌دهم، کلمه به کلمه ادا نماید.  
دکتر مصدق: چشم.

در این موقع که ساعت ۲/۱۵ بود از طرف ریاست دادگاه ده دقیقه نفسی اعلام شد.

\*\*\*

پس از تشکیل مجدد جلسه، سرتیپ از موده به اظهارات خود چنین ادامه داد:

گزارشی را که آقای سفیر کبیر دربارهٔ نهییت هموزیر امور خارجهٔ فلانی مخابره کرده بود به عرض رسانیدم. اینک توجه فرمایید که همین آقا پس از اینکه باغبان قلع و قمع شدند و در اثر دستاویز ملت ایران هر یک به پناهگاهی پناه بردند، چه گزارش می‌دهد. همان طوری که عرض کردم، توجه دادگاه محترم را به این نکته جلب می‌نمایم که خد ایل معنوی ملت ایران را چگونه سلب نموده بودند. بالاخص توجه دادگاه را به این نکته جلب می‌کنم که ملاحظه فرمایند در آن چهار روز در این کشور چه می‌گذشته و چه کسانی در داخلهٔ کشور زمام مقدرات این مردم بیچاره را در دست داشته و چه کسانی عنان حیثیت و آبروی کشور را در خارجه در دست گرفته بودند.

اینک گزارشی که آن سفیر کبیر در تاریخ ۳۶ مرداد ماه...

دکتر مصدق: این وزیر امور خارجهٔ رضاشاه کبیر بود.

سرتیپ از موده: ... به مرکز مخابره کرده به عرض دادگاه محترم می‌رسانم:

وزارت امور خارجه

جریان تشریف‌فرمایی اعلیحضرت همایونی و علیاحضرت ملکه را به بغداد و همچنین مراجعت معظم‌له از رم به بغداد و عزیمت به تهران را طی تلگرافات رمز شماره ۶۳ و ۶۴ و ۶۶ و ۶۷ و ۶۹ و ۷۱ مرتباً به عرض رسانده و به دستوری که تلفوناً با به‌وسیلهٔ تلگراف صادر فرموده بودند عمل نمودم. اکنون به عرض می‌رساند هنگام فرود آمدن اعلیحضرت همایونی از طیاره اینجناب به سمیت والا حضرت ولیعهد و رجال عراق نزدیک هواپیمای شاهنشاه استقبال نمودم. ولی اعلیحضرت همایونی با اینکه حتی به اعضای کوچک وزارت خارجهٔ عراق دست دادند، از دست دادن به اینجناب خودداری فرمودند و در اطافی هم که جهت پذیرایی از معظم‌له در فرودگاه، سرتیپ داده شده بود تلگرافات و نامه‌های رسیده را حضورشان تقدیم داشتیم مع‌هذا اعتنائی نفرمودند و با اینکه به عرض رساندم کلیهٔ هیئتهای سفارت کبری و سرکنسولگری بغداد نیز در سرسرا حضور دارند، از آنها هم نفیسی نفرمودند. پس از تشریف‌فرمایی معظم‌له به کاخ ایبض در آنجا شرفیاب شدم. چون بلافاصله

به عتبات مشرف شده بودند، موفق به زیارتشان نگردیدم. شب هم هر چه تلفن کردم چون مراجعت نفرموده بودند، موفق به شرفیابی مجدد نشدم. تا آنکه صبح آقای آناهای را که به وسیله تلفن خواسته بودم از قصر ایضاً با اینجانب تماس گرفته و گفتم از طرف جناب آقای نخست وزیر پیغام تلفنی دارم که باید به عرض برسانم اظهار داشتند به اعلیحضرت همایونی نیز مستقیماً عرض شده و جواب فرموده اند در برنامه حرکت نخیری نمی توانند بدهند. اظهار نمودم پس بنا بر این در فرودگاه با هیئت سفارت و سرکسولگری شرفیاب خواهیم شد. اظهار داشتند صلاح نمی دانم. شاید در مقابل عراقیها وضعیتی پیش آمد کند که مناسب نباشد. اینجانب هم طبق این اظهار که قطعاً مستند به احوال ملوکانه بوده است با اینکه کلیه آقایان کارمندان سفارت گیری و سرکسولگری از ساعت ۷ صبح جمع شده بودند به فرودگاه حاضر نشدند و معلوم شد اعلیحضرت همایونی مرحمتی به اینجانب ندادند. در صورتی که کلیه اقدامات سفارت از بدو ورود اعلیحضرت همایونی به بغداد و مراجعت از رم و حفاظت هوایم می حامل اعلیحضرت بنا بر دستور تلفنی با تلگرافی وزیر امور خارجه وقت برده است که اینجانب نیز مجبور به پیروی از آن بودم. و حتی خود اینجانب به وزیر امور خارجه وقت با تلفن پیشنهاد نمودم اجازه دهند حضور اعلیحضرت همایونی در بغداد شرفیاب شوم و در تلگراف شماره ۴۹۰ پس از عطف به تلگرافات ۶۳ و ۶۴ این سفارت گیری صریحاً نوشته اند «تماس مورد ندارد» و همین جمله مورد ندارد کاملاً می رساند که اینجانب شخصاً با تلفن پیشنهاد شرفیابی را نمودم. به هر حال این عدم التفات اعلیحضرت همایونی در انتظار عراقیها ایجاب می نماید اینجانب از کار برکنار شده و بدین وسیله استدعا دارد استعفای بنده را از پست سفارت کبرای شاهنشاهی بغداد قبول فرمایند.

### سفیر کبیر، مظفر اعلم

ملاحظه فرمایید این تلگراف که سطور اولش می رساند که سفیر کبیر ایران خواسته است شرفیابی حاصل کند ولی موفق نشده است، با سطور آخر آن که صراحتاً اعتراف می کند که وزارت خارجه دستور داد که شرفیاب نشوم، تا چه اندازه ضسوتقبض است. بهر جهت منظور از عرضی این دو تلگراف این بود که دادگاه محترم ملاحظه فرمایند این آقایان در روزهای ۲۵ تا ۲۸ مرداد ماه چه نحو معامله کردند و پس از روز ۲۸ مرداد ماه هر یک چگونه قصد دارند نه تنها خود را قاصر ندانند...

دکتر مصدق: بلکه یک چیزی هم طلبکارند.

سرتیپ آز موده: ... بلکه به اصطلاح معروف یک چیزی هم طلبکار شدند.

دادگاه محترم توجه می فرماید که همین آقای دکتر مصدق در همین دادگاه بکه چیزی هم طلبکارند. دادگاه محترم آن جلسات اول و فرمایشات ایشان را از یاد نبرده اند.

دکتر مصدق: حکمش را می دهند آخر. غصه نخور.

سرتیپ آز موده: از همه بالاتر اینکه ایشان هنوز خود را نخست وزیر می دانند. آیا بالاتر از این هم چیزی می شود که ایشان خود را طلبکار می دانند؟ هنوز است ایشان خود را قانونگذار می دانند. این گفتار خود ایشان است که در این دادگاه به کرات فرمودند...

دکتر مصدق، عرض کردم.

سرتیپ از صده: ... که نخست‌وزیر قانونی هستم، این عجیب است. این گفتارهای ایشان در عالم قضایی هیچ نیست جز اقرار صریح منتهم به اینکه یاغی است. و هنوز هم که هنوز است در حال طلبان است.

دکتر مصدق، یعنی می‌فرمایید منتهم از خودش دفاع نکند؟

سرتیپ از صده: بالاخره یک تلگراف دیگر که از رم به وزارت امور خارجه رسیده به عرض می‌رساند. این تلگراف عیناً چنین است:

خبر تبلیغاتی رادیو لندن راجع به حضور وابسته نظامی و یکی از اعضای سفارت در فرودگاه موقع ورود شاه بکلی دروغ است. فقط دو ناچر - حسین صادقی و بهلول زنوزی - آنجا بودند. بعضی روزنامه‌های رم نیز این خبر دروغ را نوشته‌اند. فوراً سفارت تکذیب کرد.

خواجه نوری

ملاحظه می‌فرمایید دستگاه یاغی از پایتخت کشور بی‌گونه مأمورین دولت شاهنشاهی را در خارجه تحت تأثیر قرار داده بودند.

دادگاه محترم توجه بفرمایند در روزهای ۲۵ تا ۲۸ مردانماه علاوه بر دستورات کتبی و تلگرافی، مخابرات تلفنی و فرستادن مأمورین مخصوص چه در داخله کشور و چه در خارجه صورت گرفته که بدیهی است از آن مخابرات مدرکی بر دست نیست. ولی از همین تلگرافانی که تقدیم دادگاه می‌کنم بخوبی واضح است که علاوه بر دستورات تلگرافی، مخابرات سری هم انجام گرفته است. وزارت خارجه حکومت یاغی شیبه حکومت پیشموری سفارت ایران را در رم چنان تحت تأثیر قرار داده بود که آن سفارت گزارش می‌دهد یک رادیوی خارجی که خبر داده وابسته نظامی و یکی از اعضای سفارت موقع ورود اعلیحضرت در فرودگاه بوده‌اند، بکلی دروغ است. ملاحظه می‌فرمایید نام دو نفر هموطنان ما را که بنا به احساسات ملی و حس شاه‌دوستی در فرودگاه حضور یافته‌اند با چه خفتی گزارش می‌دهد. ملاحظه می‌فرمایید در تلگراف تصریح می‌کنند بعضی از روزنامه‌های رم که این خبر را نوشته‌اند فوراً سفارت تکذیب کرد. حال بر عهدۀ دادگاه محترم است که خود را در وضع روز بگذارند.

کار بدانجا کشیده بود که مثلاً در رم که روزنامه‌های ایتالیایی می‌نویسند موقی که شاهنشاهی ایران وارد فرودگاه شده‌اند، چند نفر از ایرانیان در فرودگاه بوده‌اند. سفارت ایران در رم بنا بر اوامر حکومت یاغی مصدق السلطنه از یک طرف به امر می‌افتد که مبادا مورد خشم و غضب آن دستگاه فرعونی قرار گیرد که بلافاصله گزارش می‌دهد که خبر دروغ است. از طرف دیگر آن سفارت برای اینکه به تمام جهانیان اعلام نماید که رژیم ایران در شرف تغییر است، به روزنامه‌های کشور خارجی آگهی می‌دهند که حتی یک فرد ایرانی خواهان رژیم فعلی ایران نیست. باز هم دکتر مصدق در این دادگاه می‌گوید که «من حافظ قانون اساسی هستم». باز هم می‌گوید که «به اعلیحضرت همایون شاهنشاهی چون سوگند وفاداری یاد کرده بودم، وفادار هستم». این گفته او است و اینها هم مدارک دادستان. اگر اینجانب بخوام به شرح و بسط بپردازم، ماهها وقت این دادگاه گرفته می‌شود. در یکی از جلسات به عرض رسانیدم که جرم مشهود مدرکش شاهان ناظرین آن جرم است. و ازومی ندارد که دادستان زیاد در پی مدارک دیگر باشد. اینجانب اذعان می‌کنم که قبل از اینکه این جلسه دادرسی تشکیل شود، هیچ‌گاه تصور نمی‌کردم که منتهم رذیف یک نا این اندازه سرسخت است که باز هم بگوید که «به شاهنشاهی وفادارم» و باز هم در دادگاه بگوید که



«نخست‌وزیرم».

البتہ در تحقیقات ملاحظہ فرمودید کہ اولین سؤالی کہ از او راجع بہ منطقتش بہ عمل آمد گفتہ «نخست‌وزیرم» اینجانب بیرون لحظات اول بازجویی بود تصور کردم آقا مزاح می‌کنند. حتی بہ خاطر دارم بہ ایشان گفتم: «وزیر دفاع ملی نیستید؟» در جواب قہ قہ خندیدند. بہر حال پندہ تصور می‌کردم کہ شوخی می‌فرمایند...

دکتر مصدق: عجب!

سرتیپ از مودہ: ... ولی در این دادگاہ معلوم شد کہ آقا نہ تنها خود را نخست‌وزیر می‌دانستند بلکہ صاف و پوست کندہ در یکی از جلسات فرمودند: «بہ فرضی اینکہ فرمان عزل صادر شدہ باشد و نخست‌وزیر نباشم، تا خانمہ اختیارات یکسالہ مدنی باقی است؛ و تا خانمہ آن مدت قانونگذارم».

دکتر مصدق: صحیح است.

سرتیپ از مودہ: ریاست محترم دادگاہ، واقعاً این حرفهای آقا از یک طرف مضحک و از طرف دیگر تأثرآور است کہ چگونہ مردی کہ ہفتاد و چند سال از عمرش رفتہ، مردی کہ می‌گوید: «بیک عمر کارم سیاستمداری بودہ»، مردی نہ خود را دکترای حقوق دانستہ و در این دادگاہ برای دادستان ارتش تولید شک شد زیرا روزی او در این دادگاہ گفتہ: «من بیطارم»...

دکتر مصدق: عرض کردم دکتر بیطار؟ [خندہ حضار]

سرتیپ از مودہ: ... واقعاً عرض می‌کنم کہ اینجانب مردد ہستم کہ ایشان دکتر بیطارند یا دکترای حقوق. از خود ایشان تقاضا کردم رسالہ دکترای خود را ارائه دهند.

دکتر مصدق: حاضر است، آقا.

سرتیپ از مودہ: اینک از دادگاہ محترم تقاضا می‌کنم بہ ایشان تذکر دهند کہ رسالہ خود را ارائه نمایند. دکتر مصدق: درجہ تحصیلی کہ بہ اینجا مربوط نیست.

سرتیپ از مودہ: زیرا برای دادستان ارتش باور کردنی نیست کہ کسی دکترای حقوق باشد و این طور صحبتها را بکند، منظور از این مقدمات این است کہ اگر دادستان ارتش وقت دادگاہ را می‌گیرد برای این است کہ...

دکتر مصدق: مرا عیبہ کنند.

سرتیپ از مودہ: ... با متهم سرسختی مواجه است کہ باید بدھیج اصلی نیست. قانون اساسی را کہ بہ آن معتقد نیستہ توانین عادی را کہ می‌گوید: «جز آنچه خودم قانونگذاری کردہ‌ام، بغیہ را قبول ندارم».

دکتر مصدق: پندہ کی چنین چیزی عرض کردم؟ [خندہ شدید حضار]

سرتیپ از مودہ: این ایمان و عقیدہ ندارہ و ہرچہ می‌خواهد می‌گوید و ابداً از گفتہهای خود پروایی ندارد، او در ہمین دادگاہ بہ کلبہ داورسان تہمت زد. کار را بدانجا رسانید کہ ریاست محترم دادگاہ مجبور شدند بہ شرافت سربازی خود سوگند یاد کنند. کار را بدانجا رسانید کہ وکیل مدافع تسخیریش قرآن در بیارود و بہ قرآن سوگند یاد کند کہ موکلش دروغ می‌گوید.

با وجود این حرفها ملاحظہ می‌فرمایید کہ توجہی نمی‌نماید تنها موجب ناراحتی من این است کہ چون عضو جلسہ است، دادستان او را ہم باید در پناہ خود بگیرد.

دکتر مصدق: مرحمت دارند. [خندہ شدید حضار]

سرتیپ از مودہ: ہر جلسہ‌ای از او تقاضا کردم: «بہ جای گفتار غیر سوجہ، توجہ بہ عرایض من بکنید» عرض

کردم چه بسا عراضی من سببی بر اشتباه باشد. این اشتباه را باید در مرحله اول متهم از دادگاه رفع شبهه نماید. ناراضی من این است که برای من بغوی محسوس است که وقتی صحبت می‌کنم، این متهم سرگرم نقشه کشیدن و طرح‌های دیگری است.

دکتر مصدق: چند باهوش است. [خنده شدید حضار]

سرتیپ آزموده: این شطرنج دادگاه را با جلساتی که در خانه خودش تشکیل می‌شد تفاوت نمی‌دهد.

دکتر مصدق: همه مال خدا است.

سرتیپ آزموده: به هر حال اعمالی را که این شخص از روز ۲۵ تا ۲۸ مردادماه انجام داده بود روشن است و همه حکایت از این می‌کند که او ایمان و مذهب ندارد و فرد بی‌ایمانی است.

دکتر مصدق: جناب آقای رئیس، بنده راجع به خودم یکم اخطار دارم، چون جان من در خطر است. فقط یک دقیقه باید اجازه بدهید. هر وقت می‌خواهید اجازه دهید، چون مطلب لازمی است باید عرض کنم.

سرتیپ آزموده: دادگاه محترم سابقه دارند که پس از حوادث ۲۸ مردادماه، وزیران حکومت دکتر مصدق تحت تعقیب واقع شدند. اینجانب در کفرخواست اشاره‌ای به گفتار یکی از وزیرانش که معمرترین وزرا بود نکرده‌ام. اشاره به گفتار وزیر دیگری می‌کنم تا دادگاه ملاحظه فرمایند اوضاع این مرد...

دکتر مصدق: چه بوده.

سرتیپ آزموده: ... از چه قرار بوده است. از این وزیر سؤال می‌شود: صبح روز ۲۵ مرداد که جلسه هیئت وزیران به طور فوق‌العاده تشکیل شد، با توجه به اینکه مقصود از جلسه فوق‌العاده اخذ تصمیم راجع به امور مهمی بوده است، چه مذاکراتی به عمل آمد و در آن جلسه چه کسانی مذاکره کردند؟ ایشان جواب می‌دهند: «به نظر بنده نمی‌توان این جلسه را جلسه رسمی نامید. چون هیچ صحبت‌های جدی نشد. اساساً هم باید گفت که در جلسات هیئت دولت این مطالب (منظور از مطالب امور سیاسی و نظایر آن است) کمتر بحث می‌شد.»

در جای دیگر سؤال می‌شود: «اینکه بیان می‌نمایید در جلسات هیئت دولت مطالب و امور سیاسی و نظایر آن کمتر بحث می‌شد. توضیح دهید پس امور سیاسی در کجا مطرح مذاکره فرامی‌گرفته است؟» جواب می‌دهد: «گویا در اطلاق استراحت شخص دکتر مصدق که بنده حضور نداشتم.»

از این آقا سؤال می‌شود: «شما که در بحث مطالب مربوط به امور سیاسی حضور نداشته‌اید چگونه در تصمیمات متخذه شرکت می‌کردید؟» جواب می‌دهد: «این فرمایش از نظر قانون صحیح است. ولی من بالاچاره به عنوان وزیر شرکت می‌کردم...»

دکتر مصدق: و هزارو یانصد تومان می‌گرفتم.

سرتیپ آزموده: ... و بعلاوه فکر می‌کردم آقای دکتر مصدق راهی که به مصلحت مملکت است می‌پساید. در جای دیگر این آقا می‌گوید: «به جرئت می‌توانم بگویم که کمتر به امور سیاسی توجه داشتم.»

دادگاه محترم توجه فرمایند نمونه‌ای از وضع سیاسی این حکومت در خارج به عرض رسید. اوضاع هیئت وزیران این شخص به این نمونه است که یک نمونه را در کفرخواست نوشتم و نمونه‌ای را هم اکنون بیان داشتم. اعمال این شخص در چهار روز از ۲۵ تا ۲۸ مردادماه بر هیچ کس پوشیده نیست. با وجود همه این مراتب، این مرد هنوز خود را آزادیخواه، حافظ قانون اساسی و وفادار به سلطنت می‌داند و با نهایت تعجب هنوز می‌گوید: «منفسخ‌نویز من هستم.»  
دکتر محمد مصدق که از نرس افکار عمری از دست مردم جان به سلامت بهر برد، امروز در این دادگاه می‌گوید:

«آن مردم چاقوگش بودند امروز هم من نخست‌وزیر قانونی هستم» نخست‌وزیر قانونی یعنی چه؟ متهم با استعمال این جمله می‌خواهد بگوید: «امروز هم که به‌استناد ماده ۳۱۷ قانون دادرسی و کیفر ارتش تحت تعقیب فرآمده‌ام — و حدود بخوبی می‌داند که دلایل دادستان به‌نحوی است که نمی‌تواند از چنگال عدالت رهایی یابد — خوب است عنوان کنم نخست‌وزیرم» او چنین می‌اندیشد که: «وقتی که می‌گویم نخست‌وزیر هستم...

دکتر مصدق: کسی جرئت نمی‌کند به‌او حرف بزند.

سرتیپ آزموته: ... و دنبال آن می‌گویم نخست‌وزیر قانونی هستم، شاید موجب این شود که بگویند نخست‌وزیر را باید با نشانیات خاصی محاکمه نمود»

این اندیشه اولیه او بود، چنانچه ملاحظه فرمودید، در جلساتی که مربوط به ایراد به صلاحیت بود، پایه کلامش روی همین بود، ولی وقتی که قرار صلاحیت صادر شد، اگر ملاحظه فرموده باشید در جلسات تشکیل شده بعد از فرار صلاحیت، او اغلب در حال تفکر فرو می‌رود.

دکتر مصدق: فکر می‌کند که رئیس جمهور بشود. [خنده شدید حضار]

سرتیپ آزموته: او این وضع را برای این انتخاب کرده که دادگاه محترم را...

دکتر مصدق: گپیج کند.

سرتیپ آزموته: ... تحت تأثیر قرار دهد. هر چه دادستان به‌او توصیه می‌نماید که به‌جای فرورفتن و فکر کردن در این موضوع که چه موقع و چه جا حرفی بزند که متأسفانه کسانی را بخنداند خوب است در فکر دفاع باشد، ولی او به‌این توصیه هم توجهی نمی‌فرماید.

رئیس: ده دقیقه تنفس داده می‌شود.

دکتر مصدق: بنده دو کلمه عرض دارم و مختصر است.

رئیس: بفرمایید.

دکتر مصدق: تیمسار ریاست محترم دادگاه، بنده از تیمسار گله نمی‌کنم که چرا جلوی این مطالب و حرفهای ناشایسته دادستان را نگرفتید، خوب، هر کسی وظیفه‌ای دارد. البته تیمسار محترم هم به‌وظیفه خودتان عمل می‌نمایید، بنده گله نمی‌کنم. ولی اصولاً می‌خواهم عرض کنم که دادستان باید اعمال و رفتار متهم را تطبیق با قانون بکند، روی آن مطالب صحبت بکند و از دادگاه حکم محکومیت او را بخواهد. یک روز که روز نهم اسفند بود سیاست خارجی بنویست کرده، پشت‌هم اندازی کرد و آن روز به‌عنوان اینکه من می‌خواهم شاه بشوم، عده‌ای را آوردند پشت منزل من که مرا بکشند، حتی طناب هم آوردند که پس از کشتن مرا پشت ماشین بیندند و دور شهر بگردانند. ولی امروز ایشان حرفه تکفیر مرا به‌دست گرفته‌اند. دادستان حق ندارد راجع به‌این موضوع صحبت کند، من مسلمانم. خسالواده‌ام مسلمان، پدرم مسلمان، مادرم مسلمان، و عیالم مسلمان است.

در این موقع به‌دکتر مصدق حالت تأثر دست داد در حالی که بغض گلوی او را گرفته بود به‌سخنان خود چنین

ادامه داد:

شبهای جمعه روضه منزل ما ترک نمی‌شود. شما بفرستید ببینند هر شب جمعه چند نفر می‌آیند منزل ما و روضه می‌خوانند. آن وقت این آقا به‌تعمیر یک جاها می‌خواهد در این جا می‌ایمان و بی‌عقیده معرفی کند تا بعد مرا بکشند و قاتل را بگویند که از روی تعصب اقدام به‌این کار کرد. ایشان حق ندارد چنین حرفهایی بزند، این مرد حقش

این است که بشینند ببینند چکاره‌ام، چه کرده‌ام و اعمال مرا با موارد قانونی تطبیق کند. اگر جرمی مرتکب شده بودم، مجازات مرا تعیین کند. این مطالبی که او می‌گوید خارج از حدود است، خارج از مطالب دادستانی است. دادستان باید ادله و براهین اقامه کند نه نسبت بی‌ایمانی بدهد.

پادم می‌آید که یک وقتی در موقع استبداد صغیر بود و محمد علی شاه مجلس را به تنوع بست. بعداً آمدند و خواستند یک مجلس دارالشورای کبری به جای مجلس شورای ملی درست کنند. و بنده هم آن موقع خائف بودم چون طرفدار قانون اساسی بودم. بنده از همان زمان شاه حامی قانون اساسی بوده و حالا هم هستم و مدافع هم می‌باشم. در مسجد بهسالار در کیسیون حربه. از همین مجلس که وارد می‌شدید دست چپ حمامی بود و بالای آن حمام نخت پهنی بود که ما در آنجا سنگر کرده بودیم و من هم فکر می‌کردم سنگر شوم.

بالاخره دارالشورای کبری درست شد و آقای حشمت الدوله منشی محمد علی شاه بودند و اعضای دارالشورا را دعوت کردند و من را هم دعوت کردند. حالا نمی‌دانم این دعوت را به عرض شاه هم رسانیدند یا خیر؟ بعد جهت مرا هم دعوت کردند و دارالشورا در محل عمارت شیر و خورشید یعنی همین جایی که الان شیر و خورشید سرخ تشکیل شده است مشیر السلطنه که صدراعظم بود آمد این دارالشورا را افتتاح کرد و نظام‌الملک هم رئیس دارالشورا شد. بعد از انجام تشریفات صحبت‌هایی شروع شد و این را نیز باید عرض کنم که اعضای دارالشورا غالباً مسنیدین بودند و یکی از آنها به نام میرزا عباس خان مهندس باشی گفت ما نمی‌فهمیم این مدعی العموم که در زمان مشروطه می‌گویند در زمان سابق چه کسی بوده است. نظام‌الملک گفت در زمان سلاطین یک کسی بود به نام طرخان که محافظ جان شاه بود. این طرخان هر کاری دلش می‌خواست می‌کرد. شب و روز و وقت و بی‌وقت می‌توانست نزد شاه برود. در همه وقت به اطاق شاه می‌رفت و می‌آمد و آنوقت هم اتومبیل نبود که به طرخان اتومبیل بدهند، هر جا که می‌خواستند این طرخان را بفرستند او را با اسب ترکمن می‌فرستادند که با آن لگه برود. بعد او گفت حالا من فهمیدم طرخان چیست. در ایران سه جور باقلا درست می‌کنند: یکی باقلاوی تیریز و دیگری باقلاوی یزد و بالاخره باقلاوی بازار. این طرخان کسی است که می‌تواند از هر سه این باقلا بخورد.

حالا عرض کنم این آقای مدعی العموم حق ندارد طرخان بشود و هر چیزی که می‌خواهد بگوید و از هر سه باقلا میل کند.

شما آقای رئیس هستید. بالاتر از ایشان هستید. گویا درجه شما بالاتر است. شما به او دلالت فرمایید. نصیحت فرمایید. و کیل عموم حق ندارد به مهم توهین کند با مهم باید روی قانون رفتار کرد. ایشان باید دلایل خود را بگویند و تقاضای مجازات مهم را به قول خودشان بکنند.

رئیس: جناب عالی آقای دکتر در موقع خود دفاعیات خود را خواهید فرمود. برای استحضار خاطر جناب عالی همین قدر عرض می‌کنم که حالا با نهم اسفند خیلی فرق دارد. شما اینجا در حصار از نش هستید. این دادگاه بنا به امر اعلیحضرت همایونی موظف به حفظ جان شما است. بقیه بدانید در اینجا هیچ گونه خطری متوجه جان شما نیست. مگر اینکه اجل خدایی برسد.

دکتر مصدق: آخر اجل هم یک جوری می‌آید که آدم نمی‌فهمد. [حضور، رئیس و اعضای دادگاه از سخن دکتر مصدق به‌خنده افتادند.]

رئیس: فعلاً ده دقیقه تنفس می‌دهم.

و از جای برخاست تا نالار جلسه را ترک کند. ولی دکتر مصدق بعدنبال اظهارات خود گفت:

بهر حال استدعا می‌کنم ایشان توجه فرمایند که یک قدری از حدود خودشان تجاوز نکنند.

مقارن ساعت ۵/۳۰ جلسه به‌عنوان تنفس تعطیل شد.

\*\*\*

ساعت ۵/۴۵ بعد از ظهر مجدداً جلسه دادگاه تشکیل گردید و پس از اعلام رسمیت جلسه سررتیب از موده چنین گفت:

بنده باز هم بناچار در اثر بیانات غیر موقع و غیر وارد آقای دکتر مصدق با اجازه ریاست محترم دادگاه پاسخ ایشان را به‌عرض دادگاه محترم می‌رسانم؛ به‌طور مقدمه عرض می‌کنم چون شخص منظاری نیستم و به‌هیچ‌وجه میل ندارم کوچکترین عملی انجام دهم که خدای نخواستہ حمل به‌نظار شود، این است که همان طبعی که ملاحظه می‌فرمایید جز بیان ادعا عملی انجام نداده‌ام. روزی نیست که صدها نفر چه به‌وسیله تلفن چه ملاقات چه نامه از اینجانب خواستار نشوند که چرا آن طوری که آقای دکتر مصدق باطنشان هست من ایشان را در این دادگاه معرفی نمی‌کنم؟

اینجانب همواره پاسخ آن آقایان محترم را چنین می‌دهم که آقای دکتر مصدق فردی است از افراد جسمامه؛ و اینجانب جز آنچه در گیر خواست نوشته‌ام نمی‌توانم عمل و وظیفه دیگری انجام دهم. دو شب قبل ساعت ده شب، مرد محرم و محترمی از من به‌وسیله تلفن خواستار شد که همان شبانه ایشان را ملاقات کنم. چون گرفتار بودم، مطرفت خواستم و ملاقات را موکول به‌وقت دیگر کردم. آن مرد متجاوز از یک ربع ساعت در تلفن شده‌ای از خصایل این آقا بیان می‌کردند. از جمله چنین فرمودند که «من از اوان جوانی با آقای دکتر مصدق دوست و صمیمی بودم. شبها و روزهایی را با او گذرانیده‌ام. در سال ۱۳۱۴ روزی در احمدآباد در خدمت آقا بودم. آقای مصدق ضمن بیاناتشان گفتند: امروز من فهمیده‌ام که آنچه تحصیل کرده‌ام و آنچه در امور سیاسی ممارست کردم همه را اشتباه کردم.

دکتر مصدق: صحیح

سررتیب از موده: آقای دکتر مصدق از بیان خود چنین نتیجه گرفتند که حال می‌فهمم که چه اشتباهی دربارهٔ اعلیحضرت نمودم که بدیهی است.»

دکتر مصدق: بنده در آن ایام یک نفر را در احمدآباد پذیرایی نکردم.

سررتیب از موده: آن شخص می‌فرمود که «دکتر مصدق این بیان را آن روز بدعوی بیان کردند...

دکتر مصدق: که من از تأثر گریه کردم.

سررتیب از موده: ... که من باور کردم که دکتر مصدق از گذشتهٔ خود پشیمان شده است. تغییر عقیده داده است و خود را از ارادت‌مدان شاه می‌داند.»

دکتر مصدق: من هیچ‌وقت تغییر عقیده نداده‌ام.

سررتیب از موده: این شخص می‌فرمود: «همان روز شرفیاب حضور اعلیحضرت شدم و رشته سخن به‌گفتار آقای مصدق کشیده شد. با وجود اینکه چندین مرتبه به اعلیحضرت عرض کردم که آقای مصدق ضمن صحبت‌های خودشان این مطلب را گفته اعلیحضرت فرمودند با وجودی که تو سالها است با این شخص صمیمی هستی، ولی فرید نداشته باش این صحبت‌ها را نیز کرده که تو بیایی و به‌من بگویی که بدین وسیله عواطف من را نسبت به‌او جلب کنی. این مرد می‌خواهد هر لحظه که از دستش برآید نسبت به‌مقام سلطنت از هیچ‌گونه عملی خودداری نکند.»

دکتر مصدق: اسم آن مرد را بفرمایید کیست.

سرتیپ آزموده: بهر جهت مبنای کیفرخواست روی این اصل است که دکتر مصدق از ساعت یک روز ۲۵ مرداد ماه یاغی نشد...

دکتر مصدق: بسیار خوب.

سرتیپ آزموده: ... بدین منظور که اساس حکومت مشروطه ایران را با نخوت و ناسج سلطنت با کسک عناصر دست‌چپ برهم زند. بر این مبنای کیفرخواست، دادستان ارتش عملش را منطبق با ماده ۳۶۷ قانون دادرسی و کیفر ارتش دانسته...

دکتر مصدق: بسیار خوب.

سرتیپ آزموده: ... که مجازاتش...

دکتر مصدق: اعدام است.

سرتیپ آزموده: بله اعدام است. زیرا او از روز ۲۵ تا ۲۸ مرداد ماه که به حکومت یاغی خود ادامه می‌داده است، اعمال و رفتاری نموده که هیچ فرد مسلمانی این کارها را نمی‌کند. دادستان ارتش در اینجا می‌تواند بگوید که این سرود با این اعمالی که کرده مرد مسلمانی نیست.

دکتر مصدق: بنده آقای رئیس اختصار دارم.

در این موقع دکتر مصدق با حالت عصبانی از جای خود برخاست و گفت:

آقای رئیس، دادستان حق ندارد این صحبتها را بکند. حق ندارد این حرفها را بزند. حق ندارد به‌منزله من دخالت کند. اگر این طور است، پس بنده مرخص می‌شوم.

در این وقت دکتر مصدق از جا برخاست و کیف خود را زیر بغل گرفت و خواست نالار جلسه را ترک کند، ولی رئیس دادگاه چند بار زنگ را به صدا درآورد و خطاب به دکتر مصدق گفت:

آقا، تمنا می‌کنم بفرمایید. استدعا می‌کنم تشریف داشته باشید. شاید آقای دادستان می‌خواهد مطالبی بگوید.

دکتر مصدق: بهر حال اگر او این حرفها را بزند، من در اینجا نمی‌مانم. مگر اینکه مرا ازنجیر کنید. او حق ندارد این حرفها را بزند.

دکتر مصدق در این موقع روی خود را به طرف دادستان کرد و در نهایت عصبانیت در حالیکه فریاد می‌زد اظهار نمود:

تو مرخص نیستی این حرفها را در اینجا بزنی. وظیفه تو این است که در حدود قانون حرف بزنی. فهمیدی؟ به‌نوعی می‌گویم در حدود قانون صحبت کن. خیال می‌کنی؟

دادگاه وضع خاصی به خود گرفته بود. از طرف تماشاچیان سروصدایی به گوش می‌رسید. هیئت دادرسان به یکدیگر نگاه می‌کردند. دادستان او نش ساکت و آرام در جای خود تشنه بود، و در حالیکه به‌قیافه دکتر مصدق خیره شده بود لبخند می‌زد. ولی خود دکتر مصدق از شدت عصبانیت می‌لرزید و سرهنگ بزرگمهر و کبیل صدافع او سعی

داشت او را آرام کند.

بالاخره صدای پیاپی زنگ رئیس وضع جلسه را به حالت عادی درآورد. دکتر مصدق به جای خود نشست. دادستان ارتش به سخنان خود چنین ادامه داد:

اینکه گفتم این مرد ایمان ندارد، برای این است که مرد مسلمان وقتی که به قرآن مجید قسم یاد کرده، به هیچ قبحی ولو اینکه خود و تمام خانواده اش از بین بروند ممکن نیست خلاف سوگندی که یاد کرده عمل کند.

دکتر مصدق: به خدا نمی‌کنم. به خدایی که سوگند خورده‌ام تا حیات دارم به سوگند خود وفادارم. من در تمام صبرم دروغ نگفتم، چه برسد به اینکه خلاف قسم رفتار کنم.

رئیس: آقا بفرمایید بفرمایید. اگر اهانت شود، من مانع می‌شوم.

دکتر مصدق: عرض کردم قرآن مهر کردم و فرستادم برای اینکه شاه از من مطمئن شود. بفرمایید اگر من برخلاف سوگند رفتار می‌کنم، مرا به دار بزنند. من آدمی نیستم که دروغ بگویم. آقا، این چه حرفی است می‌زنید؟ سرتیپ آزموده: آقای دکتر مصدق علاوه بر سوابق موجود در همین دادگاه به کرات اظهار کردند که من نسبت به شاهنشاه عقیده...

دکتر مصدق: عقیده نداشتم.

سرتیپ آزموده: ... سوگند وفاداری نخورده بودم...

دکتر مصدق: صحیح است.

سرتیپ آزموده: و به همین جهت به او عقیده و ایمان نداشتم...

دکتر مصدق: صحیح است، صحیح است. قربان تو آدم چیزفهم، [خنده شدید حضار]

سرتیپ آزموده: ... ولی نسبت به اعلیحضرت محمدرضا شاه پهلوی...

دکتر مصدق: مرهوش هستم.

سرتیپ آزموده: ... می‌گویند وفادار هستیم، با نقض قانون اساسی و عدم اجرای دستور اعلیحضرت همایونی، دادستان ارتش مدعی است که این مرد به قرآن مجید و قانون اساسی خیانت کرده است. دادستان ارتش این مرد را به این مناسبت تحت تعقیب قرار داده که با نقض سوگند وفاداری...

دکتر مصدق: باید ثابت کنی.

سرتیپ آزموده: ... این مرد به اعلیحضرت همایون شاهنشاهی خیانت کرد

دکتر مصدق: هر وقت ثابت کردی آن وقت درست است.

سرتیپ آزموده: دادستان ارتش می‌گوید که این مرد به قرآن مجید خیانت کرده است.

دکتر مصدق: بسیار خوب.

سرتیپ آزموده: دادستان ارتش شاهد است که در همین بازداشتگاه برای تسلی خاطر او دو مرتبه قرآن آوردند، ولی این مرد قرآن را رد کرد و قبول نکرد.

دکتر مصدق: کی آقا؟ چه وقت؟ خلاف است آقای رئیس. آقا من اینجا قرآن ندیدم.

سرتیپ آزموده: ولی حالا در اینجا دم از ایمان و اعتقاد می‌زند. این مرد را می‌گویم مسلمان نیست زیرا در همین دادگاه نهمت و افترا زد. می‌گویم مرد مسلمان به کسی نهمت و افترا نمی‌زند.

دکتر مصدق: بدکی نهمت زد؟ نهمت را شما به من می‌زنید.

سرتیپ آزموده: می‌گویم این مرد مسلمان نیست. برای اینکه مرد مسلمان بگم مشت مردم بی‌پناه را که هدفی جز حفظ قانون اساسی ایران نداشته‌اند، که اصل اول آن مقرر می‌دارد مذهب رسمی آن اسلام است، در روز ۲۸ مرداد ماه بمشاک و خون کشید.

دکتر مصدق: بنده؟

سرتیپ آزموده: و اگر مسلمان بود، به‌طور قطع...

دکتر مصدق: این کار را نمی‌کرد.

سرتیپ آزموده: ... این عمل را انجام نمی‌داد. گفتم این مرد مسلمان نیست، زیرا خیانت به‌منه‌ب اسلام و خیانت به‌قانون اساسی ایران کرده است. در این دادگاه به‌کرات گفته‌ام این مرد سراسر زندگیش عوام‌فریبی بوده است. حالا در همین جا به‌خودم تریبک می‌گویم که چه بعورد بوده است که در چنین جلسه این مرد را با مدارک مثبت...  
دکتر مصدق: معرفی کردم.

سرتیپ آزموده: ... معرفی کردم. اگر می‌گوید که شبهای جمعه روضه‌خوانیش ترک نمی‌شده، با این خیانتی که به‌مردم مسلمان و مننه‌ب اسلام کرده...

دکتر مصدق: روضه‌خوانی هم دروغ بوده؟

سرتیپ آزموده: ... برای عوام‌فریبی بوده. زیرا دادستان ارتش معتقد است که این مرد از ساعت یک صبح روز ۲۵ مرداد ماه...

دکتر مصدق: مرند شده است.

سرتیپ آزموده: ... اعمالش جز خیانت به‌منه‌ب اسلام و رفتارش بر مبنایی جز آنچه در کبفرخواست ذکر شده نبوده است. منم را ملاحظه می‌فرمایید که سرسختی عجیبی از خود نشان می‌دهد. حال که متوجه شده است در مقابل مطالب من جوابی ندارد بنده...

دکتر مصدق: دارم آقا، دارم.

سرتیپ آزموده: ... سبب شده است...

دکتر مصدق: تکبیرش کنم.

سرتیپ آزموده: ... دست به‌عوام‌فریبی بزنند. ولی ملاحظه می‌فرمایید که من تردید ندارم که خوب دانسته که دیگر از این بند...

دکتر مصدق: خلاصی ندارد.

سرتیپ آزموده: رهایی ندارد.

دکتر مصدق: به‌خدا نمی‌خواهم خلاص شوم.

سرتیپ آزموده: داورسان محترم باید خوب به‌عرايض بنده توجه فرمایند و بدقت به‌گفتار این آقای محترم توجه فرمایند. هنگام شور و موفع صدور رأی خدا و وجدان را در نظر بگیرید. تردید ندارد که این عمل را انجام خواهید داد.  
دکتر مصدق: بسیار خوب.

سرتیپ آزموده: این منم به‌این مطلب که می‌گویم غفیده ندارد. او تصور می‌کند عده‌ای در اینجا گسرد هم نشسته‌اند و بدون دقت و توجه می‌خواهند کسی را محکوم کنند. زیرا برای اینکه مذهب ندارد و مسلمان نیست.

دکتر مصدق: آقای رئیس، آقای رئیس. من اخطار می‌کنم. آقا حق ندارد این حرفها را بزند، چطور جلوگیری



نمی‌کنید! پس بنده مرخص می‌شوم.

در این موقع دکتر مصدق مجدداً از جای خود برخاست تا از جلسه خارج شود ولی عده‌ای مانع شدند رئیس: بفرمایید آقا بنشینید! بفرمایید بنشینید.  
 دکتر مصدق [با عصبانیت و فریاد زنان]: چرا از این حرفها جلوگیری نمی‌کنید؟ شعا، آقای رئیس، نمی‌توانید محکمه را اداره کنید او حق ندارد این حرفها را بزند. [زنگ رئیس]  
 رئیس [خطاب به دادستان]: خواهش می‌کنم در مورد منسوب صحبت نکنید.  
 دکتر مصدق [خطاب به دادستان]: شما چه کار دارید به این کارها آقا؟ حرف خودتان را بزنید  
 سرتیپ از موده [خطاب به رئیس]: توجه فرمایند که بنده وازه‌هایی را که در بین عرابضم استعمال کردم اینها بود.

عرض کردم یاغی است.

دکتر مصدق: خوب باشد آقا. یاغی می‌گوی، طلاغی می‌گوین، هر چه می‌خواهی بگو.

سرتیپ از موده: عرض کردم خودخواه است.

دکتر مصدق: بله آقا، صحیح می‌فرمایید.

سرتیپ از موده: عرض کردم بی‌باک است.

دکتر مصدق: خیلی خوب، سرسخت است.

سرتیپ از موده: عرض کردم لجوج است.

دکتر مصدق: بله‌بله، بفرمایید.

سرتیپ از موده: عرض کردم سفاک و حیله‌گر است.

دکتر مصدق: صحیح است! بله، اینها همه حرفهایی است که می‌شود گفت. اینها را که گفتید، قبول دارم. حرف

دیگران را بزنید.

در این موقع دادستان او را چند دقیقه‌ای تأمل کرد و پس از آرامش محیط دادگاه به سخنان خود چنین ادامه داد:  
 خوب است ریاست محترم دادگاه توجه فرمایند برای دادستانی که عمل منتهم را منطبق با ماده ۳۱۷ نسوده، این دادستان باید به چه نحو بیان ادعا نماید که منتهم اعتراض نکند؟ اگر منتهم توقع دارد که عرض کنم جناب آقای دکتر مصدق ملقب به مصدق السلطنه از بوم ۲۵ مرداد ماه قیام مقدس ملی فرموده‌اند...

دکتر مصدق: ایداً اینها را نگویند. بفرمایید یاغی.

سرتیپ از موده: ... و اعمالشان هیچ نبوده جز به منظور عظمت ایران، این حرفها به هیچ وجه از من ساخته نیست و نمی‌توانم به سلیقه ایشان صحبت کنم؛ چون اینجانب وظیفه دارم بیان ادعا کنم که با اجازه مقام ریاست آن را توضیح می‌دهم. از مقام ریاست دادگاه استدعا دارم به منتهم دستور فرمایند که هنگام صحبت من طاری از موضوع نشود و حرف نزند. چون این جلسه کنفرانس و خطابه نیست.

دکتر مصدق: آقا من وکیل مجلس بوده‌ام.

سرتیپ از موده: آقایان دادرسان محترم بایستی توجه داشته باشند که دادستان برای اثبات مدعای خود بایستی

آنچه در نهاد متهم است بگویند.

روز گذشته عرض کردم آقای دکتر مصدق چگونه مقررات را زیر پا گذاشت و به هیچ یک از اصول قانون توجهی نداشت. اکنون به عرض می‌رساند آقای دکتر محمد مصدق هنگامی که در پیشگاه دادگاه خود را معرفی می‌نماید و به طوری که در تحقیقات بیان داشته است، عمر خویش را بین ۷۲ و ۷۳ سال اعلام نموده است. مطابق سوابق موجود، این متهم حتی در سن خود نیز...

دکتر مصدق: تحریف کرده.

سرتیپ از موده: ... تحریف کرده است. زیرا مطابق شناسنامه‌ای که از متهم در دست است و اظهار نامه‌ای که در اداره ثبت موجود است، بیش از ۷۵ سال دارد.

دکتر مصدق: آن قمری است؛ شمس را حساب کنید.

سرتیپ از موده: بهر جهت از مقام ریاست دادگاه...

دکتر مصدق: تقاضای مجازات او را دارم.

سرتیپ از موده: ... تقاضای رسیدگی دارم. ممکن است پرونده امر را از اداره آمار بخواهید به طوری که عرض کردم در دادگاههای جهانی مرسوم است که سوابق متهم را مورد توجه قرار می‌دهند.

دکتر مصدق: بله.

سرتیپ از موده: عرابض بنده روی این موضوع است که دادگاه خوب متهم را بشناسد...

دکتر مصدق: که چند سال دارد. [خنده شدید حضار]

سرتیپ از موده: ... چون این موضوع در رأی دادگاه مؤثر است. بهر حال دادگاه بایستی به این گناه توجه داشته باشد. زیرا موضوع سن ایشان...

دکتر مصدق: اهمیت فوق‌العاده‌ای دارد. [خنده حضار]

سرتیپ از موده: ... اهمیت دارد از نظری که بعداً عرض خواهم کرد. کسی که هنوز که هنوز است خود را نخست‌وزیر می‌داند به نظر دادستان ارشش برای دادگاه مفید است که بدانند این شخص حتی سن خود را برای اینکه نماینده ملت شود پایین آورده تا به نظر و مقصود نهایی خودش...

دکتر مصدق: که جمهوری باشد... [خنده حضار]

سرتیپ از موده: ... که برهم زدن تاج و تخت سلطنت بوده است برسد. متهم روزی گفت این دادگاه صلاحیت ندارد. بعد قربان اعضای دادگاه وقت و گفت: «قربان هر پنج نابینا بروم.»

دکتر مصدق: بله. بله.

سرتیپ از موده: سپس گفت: «من در عمرم حرف غیر قانونی نزدم.»

دکتر مصدق: نه.

سرتیپ از موده: گفت البته کسی که عادت کرد حرف غیر قانونی نزند، هرگز کار خلاف قانون نمی‌نماید. از دادستان محترم تقاضا می‌کنم به این قبیل گفتارهای متهم توجه نفرمایند.

دکتر مصدق: محتاج به سفارش نیست.

سرتیپ از موده: این عبارت او چند چیز را نشان می‌دهد: از جمله اولی که می‌گوید: «اگر بتوانم ثابت کنم دستخط را چرا اجرا نکردم دادگاه صلاحیت ندارد»، چیزی مفهوم نمی‌شود جز اینکه این متهم به خود اجازه می‌دهد که در برابر فرمان

عزلی خود را هم طراز مقام شایخ سلطنت بدانند. زیرا همان طور که آقای سرهنگ شاهقلی در بیان خود گفتند موضوع این نیست که ما بگوییم اعلیحضرت همایونی حق صدور فرمان را داشته‌اند یا نداشته‌اند. این عرایض را هم که عرض کردم او را مجبور به عرض آنها کرد. زیرا اینجانب چنین اندیشیدم که اگر پاسخ این منہم داده نشود، شاید عده‌ای برایشان توهم حاصل شود که اعلیحضرت همایونی حق صدور دستخط را نداشته‌اند. بهر حال این موضوع مورد اعتراف منہم است که دستخط به این شخص رسیده و تمکین تکرره و یاغی شده. ثانیاً موضوع قربان و صدقه رفتی منہم از اعضای دادگاه...

دکتر مصدق: حقش است.

سرتیپ از موده: ... دلیل یک روحیه مخصوصی از منہم است که در عین حال که بر علیه بالاترین مقام مملکت سوهیت کرده، چگونه در همین دادگاه نهمت و افترا زد و از طرف دیگر قربان هر پنج نفر دادرسان رفت. دکتر مصدق: اما تا حالا نرفته‌ام، چون قربانی نشده‌ام.

سرتیپ از موده: این منہم سخت دقیق است که تا آنجایی که می‌تواند عواطف دادرسان محترم را چنان به خود جلب نماید...

دکتر مصدق: مجذوب شده‌اند؟

سرتیپ از موده: ... که در کبفر او نخفیف قائل شوند. منہم در این دادگاه ادعا کرد که در عمرش حرفهای غیر قانونی نزده است. این اظهارات را که می‌کند، با دادستان دادگاه را عاری از عقل می‌دانند...

دکتر مصدق: استغفر اللہ!

سرتیپ از موده: ... با اینکه می‌خواهد بدون منطق و بدون دلیل حرفهایی بزند. دادرسان محترم تصور می‌رود بخوبی روشن شده‌اند که تا چه پایه اعمال این منہم از ۲۵ مرداد به بعد نه تنها خلاف قانون عادی بوده بلکه سراسر مخالف با قانون اساسی و ضدیت با مقام سلطنت بوده است. آیا این همه قتل و غارت، دخالت در انتخابات، مخدوش کردن آراء، کشت و کشتار، فرو ریختن مجسمه‌های شاهنشاه، برافراشتن پرچمهای ضد استقلال، مینینگ به راه انداختن روز ۲۵ مرداد ماه، به شاک و خون افکندن مردم بیگناه، صدور دستور برای و فراندوم مجدد، صدور دستور به مسافری ایران در مسالک خارجه دایر به اینکه چگونه از شاهنشاه متبوع خود استقبال نمایند، زیر نظر گرفتن پادشاه، صدور امر به دستگیری نخست‌وزیر قانونی مملکت که تیسار سپهبد زاهدی بوده‌اند، شمار نوشتن پسر و دیوار و کف خیابانها، هتک حرمت به نوامیس مردم و صدها نظیر آن که همه از ساعت یک صبح روز ۲۵ مرداد روی داد اینها به زعم آقای مصدق که می‌گوید در عمرش حرفی و عملی خلاف قانون انجام نداده، به نظر دادگاه محترم منطبق با قانون است؟

دکتر مصدق: البته رسیدگی می‌کنند.

سرتیپ از موده: اگر چنین است، دادرسان محترم ضمن رأی، برای دادستان ارتش باید روشن فرمایند که عمل خلاف قانون در این کشور چیست.

رئیس: جلسه دادگاه ختم می‌شود و جلسه آینده ساعت دو و نیم بعد از ظهر فردا تشکیل خواهد شد.

مقارن ساعت ۷ بعد از ظهر جلسه دادگاه ختم گردید.

## جلسه پانزدهم

ساعت ۳/۳۰ بعد از ظهر سه‌شنبه ۳ آذر ۱۳۳۲، پانزدهمین جلسهٔ دادرسی در تالار آئینهٔ سلطنت آباد تشکیل گردید. ابتدا صورت‌جلسه قرائت شد. آن گاه سرنویس آزموده به بیانات جلسهٔ قبل خود چنین ادامه داد:

محترماً به عرض دادگاه محترم می‌رساند: قبل از ادامهٔ توضیحات مربوط به کیفیت خواست و بیانات آقای دکتر محمد مصدق، چند نامه‌ای را که به عنوان اینجانب رسیده، با توضیح مندرجات آن تقدیم دادگاه می‌کنم که در پروندهٔ امر ضبط شود.

یکی از افسران شرح مبسوطی نوشته که ضمیمهٔ آن نامه‌ای است که عده‌ای از همکاران آقای مصدق آن را امضا نموده بودند. راجع به این است که چون در نظر است تاریخ نفت ایران به شکل مسجوعه‌ای طبع و منتشر شود مبلغ ۵۰۰ ریال آن افسر بپردازد. افسر مزبور می‌نویسد مبلغ ۵۰۰ ریال را برداشته‌ام ولی از دفترچه، مزبور که باید در سال ۳۰ منتشر می‌شد تا کنون آثاری موجود نیست.

ضمناً این افسر اشعار مهیجی در مورد احساسات شاه دوستی خود که قبلاً در موارد مختلف سروده بود به پیوست نامهٔ خود کرده که عیناً تقدیم دادگاه می‌کنم. بر اثر توضیحاتی که می‌داد، منظورش این بود که در مورد نفت به انواع و اقسام سوء استفاده می‌کردند که یک مورد سوء استفاده همین جمع‌آوری وجه برای طبع دفترچه بوده است.

آقای یوسف رحمن‌زاده شرح مبسوطی به عنوان آقای دکتر محمد مصدق نوشته که مطلع آن چنین است:

لطف حق با تو مداراها کند چونکه از حد بگذرد رسوا کند

این نامه را نیز در چهار برگ تقدیم می‌کنم.

آقای احمد شرورکش از سندج نیز نامه‌ای ارسال داشته است که عیناً تقدیم می‌شود.

آقای سید ابراهیم سلطانی نامه‌ای نوشته و مخصوصاً از اینجانب خواسته‌اند که به عرض دادگاه محترم برسانم که تقدیم می‌شود.

آقای سید علی‌اکبر ایجانی شرحی به تیمسار سیهید زاهدی نوشته و رونوشت آن را برای اینجانب ارسال نموده‌اند. موضوع آن مربوط به حضور ایشان در مراسم افتتاح مجسمهٔ شاهنشاه در تبریز است. از نامهٔ خود نتیجه می‌گیرند که چون در این مراسم حضور یافته بودند، ایشان را تغییر شکل داده بودند. و نتیجه می‌گیرند که «دیرزمانی بود که احساس کرده بودم که دستگاه آقای مصدق با اساس سلطنت مخالف هستند.»

آقای غلامعلی رحیمیان رئیس اجرای دادگستری سخنان شرح مبسوطی به تیمسار سیهید زاهدی نوشته‌اند و رونوشت آن را جهت اینجانب ارسال داشته‌اند که آن نیز تقدیم می‌گردد.

نامه‌ای بدون امضا نیز تقدیم می‌شود.

نامه دیگری که عنایتش برای تکمیل اطلاعات اینجانب است رسیده که آن نیز تقدیم می‌گردد  
 آقای سیدعلی صدر از قزوین نامه مبسوطی نوشته‌اند که مفاد آن در چند موضوع مختلف به شرحی است که  
 به عرض می‌رساند:

۱) مربوط به انجام مراسم رفراندوم در قزوین.

۲) مربوط به پی‌علاقگی آقای مصدق نسبت به اساس سلطنت و اهانت‌هایی که به مقام سلطنت وارد می‌آورده‌اند.  
 ۳) نوشته‌اند که در زمان آقای مصدق در مجلس شورای ملی موقع ماه مبارک رمضان آب خوردند و علناً گفتند  
 «الضُّرُورَاتُ تُبَيِّحُ الْمَحْظُورَاتِ». این آقای محترم از آن عمل تنبید نموده و نسبت به گفتار آقای مصدق بحث نموده‌اند.  
 بالاخره در مورد ماده ۲۶۷ قانون دادرسی و کیفر ارتش بحث نموده و مفاد این ماده را منطبق با آیه مبارکه ای از  
 قرآن مجید دانسته‌اند که می‌فرماید: «الَّذِينَ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أَنْ يُقْتَلُوا أَوْ يُكَلِّبُوا أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ». به هر حال  
 ادعای دادستان را منطبق با این آیه شریفه دانسته‌اند که عیناً این نامه نیز تقدیم گردید.

ضمناً به عرض می‌رساند چند نفر از آقایان محترم شفاهاً از اینجانب توضیح خواسته‌اند که منظور از فرائض  
 تصویب‌نامه‌های صادره در زمان حکومت آقای دکتر مصدق در دادگاه چه بوده است.

همان طوری که به عرض رسانیده‌ام، منظور این بوده است که آقای مصدق ضمن بیانات خود فرمودند: «علاوه بر  
 اینکه حقوقی نمی‌گرفته‌ام، مخارج هیئت اعزامی به شورای امنیت و دیپلومات دادگستری لایحه را از اسبوالخدمت  
 برداشته‌ام.»

دکتر مصدق: کی بنده همچو حرفی زده‌ام؟ کجا؟

سرتیپ از موده: منظور از فرائض آن تصویب‌نامه‌ها این بوده که از خزانه دولت پرداخت شده است...

دکتر مصدق: غیر از خرج خودم.

سرتیپ از موده: ... و منظور دیگری نبود.

ایشک با اجازه ریاست محترم دادگاه به ادامه توضیحات می‌پردازم. در جلسه گذشته اینجانب عرض کردم دو نوبت  
 شاهد این موضوع بوده‌ام که قرآن مجید در بازداشتگاه برای آقای دکتر مصدق آوردند و قبول فرمودند.

دکتر مصدق: من اشتباه کردم. دبروز نشنیدم شما چه می‌گویید.

سرتیپ از موده: جناب ایشان فرمودند دادستان دروغ می‌گوید.

دکتر مصدق: خیر. من دبروز نشنیدم.

رئیس: اجازه بدهید.

سرتیپ از موده: عرض می‌کنم که چون اینجانب سعی می‌کنم و وظیفه دارم که همواره سخنی بر خلاف نگویم،  
 عین خط آقای مصدق را که راجع به این موضوع است به نظر دادگاه می‌رسانم.

دکتر مصدق: هیچ احتیاجی نیست. من اشتباه کردم. من خیال کردم خود آقا برای من قرآن آورده است.

سرتیپ از موده: رونوشت خط آقای دکتر مصدق و رونوشت دادیار مربوطه نیز تقدیم دادگاه می‌شود. سندی که

آقای دکتر به خط خود نوشته‌اند عیناً چنین است:

قرآن را ندانستم کی فرستاده. چون بسیار عالی است. [دکتر مصدق: بسیار عالی بود و چهارصد

نومان قیمت آن بود] که هر کسی مرحمت فرموده قبولی رحمت نموده و آن را حفظ کند تا هر وقت

دیدار دست داد از ایشان بگیرم. اکنون تشکرات صمیمانه خود را به ایشان تقدیم می‌کنم و آن را

به وسیله آورنده اعاده می‌کنم.

عین گزارش دادیار مربوطه چنین است. موضوع این گزارش این است که این دادیار طبق دستور دریافتی در موقعی که بستگان آقای دکتر با ایشان ملاقات می‌نمودند، در ملاقات حضور داشته‌اند و یک جلد قرآن به آقای دکتر مصدق دادند که نزد ایشان باقی باشد که از قبول آن خودداری نمودند و توضیح می‌دهند که خانم ایشان این قرآن را داده بود.

دکتر مصدق: قرآن را کس دیگری فرستاده بود و از ترسش هم امضا نکرده بود و چهارصد تومان قیمت آن بود. گفتیم آن را بپیرید و چایی بیاورید.

سرتیپ آژموده: با اجازه ریاست دادگاه در صورت جلسه ضبط شود که آقای دکتر مصدق تصدیق فرمودند. دکتر مصدق: بله آقای سرهنگ پیشب به من فرمودند. من خودم دیروز نشنیدم. چون گوشم خیلی کم می‌شنود. سرتیپ آژموده: به عرض تیمساران محترم دادگاه می‌رسانم اینجانب از آقای دکتر مصدق جز این انتظار ندارم که هر وقت من نام خدا را می‌برم و اسمی از کلام الله مجید بر زبان می‌رانم، رنگ از رخسار ایشان پیرواز می‌کند و بی اختیار فصد می‌نمایند که بنده را بهر وسیله‌ای که هست از انجام وظیفه بازداشته یا لااقل در انجام وظیفه سست و متزلزل کنند. ولی اینجانب صریحاً می‌گویم چون هیچ ظلمی از نظر قرآن از تعدی و تجاوز به حقوق دیگران بزرگتر نیست. چون مدعی هستم که آقای دکتر مصدق یا سر باز زدن از اجرای فرمان شاهنشاه که منسب بر عزل ایشان بوده است به حقوق اساسی ایران تعدی نموده، مرتکب سوء قصدی شده که منظورش بهم زدن اساس حکومت و تخت و تاج و تحریمی مردم به مسلح شدن بر ضد قدرت سلطنت بوده است. و نظر به اینکه اینجانب نیک می‌دانم که مستظور از آفرینش هیچ نیست جز انجام وظیفه. من در سمت دادستانی این دادگاه وظیفه دارم آقای دکتر را آن چنانچه هستند معرفی کنم: و وظیفه دارم ایشان را به نحوی معرفی کنم که آهنگ صدای من چون خنجری به قلب ایشان فرو رود. دکتر مصدق: فولاد فتم.

سرتیپ آژموده: وظیفه دارم سیئات اعمالشان را در پیش چشمشان مجسم کنم. بدیهی است که آقای دکتر مصدق مختارند که یا بر گناهان خود با کمال خضوع و خشوع گریه کنند... دکتر مصدق: و یا...

سرتیپ آژموده: ... و یا باز هم برای عوام فریبی یا تظاهر بسدبسن‌داری گریه مصنوعی سر دهند و بسا خدمت مصنوعی، ایشان مختارند در این دادگاه یا برپای خیزند...

دکتر مصدق: استغفرالله!

سرتیپ آژموده: ... و به سری اعمالشان اعتراف کنند و یا هنوز هم که هنوز است خود را آزادخواه، محافظ قانون اساسی و وقادار نسبت به اساس ایران و مقام شامخ سلطنت بدانند.

از نظر دادستان ارتش اگر چنین کنند، همه مؤید این است که هنوز هم قصد دارند افکار عمومی را فریب دهند

دکتر مصدق: بعله!

سرتیپ آژموده: اینکه به معرفی آقای دکتر بنا بر آنچه که در این دادگاه و در محضر دادستان بیان داشته‌اند می‌پردازم.

دکتر مصدق: بسیار خوب.

سرتیپ از موده: آقای دکتر مصدق در یکی از جلسات ابتدا به ریاست محترم دادگاه و سپس به وکیل مدافع خود...  
دکتر مصدق: حالا هی تفتین کنبد.

سرتیپ از موده: ... پر خاش نمودند و ادعا کردند متن لایحه دفاعیشان را ریاست محترم دادگاه دیده‌اند. در حالیکه ریاست محترم دادگاه به شرافت سر بازی خود و وکیل محترم مدافعشان به کلام الله مجید قسم خوردند که لایحه دفاعیه را ندیده‌اند یا به کسی نداده‌اند.

دکتر مصدق: حالا هی تفتین کن بینیم چه می‌تود.

سرتیپ از موده: آقای دکتر مصدق...

دکتر مصدق: آقا گوش به این حرفها ندهید. من ارادتمدم. [خنده شدید حضار] من مخلصم. من ارادت به همه‌تان دارم.

سرتیپ از موده: ... که بهترین معرف روح یاغبگری ایشان است بلکه به اصرار ریاست محترم دادگاه که فرمودند خطاب به آقای مصدق «شما مسلمان هستید و مسلمان دروغ نمی‌گوید» سکوت کردند. اینجانب از ریاست محترم دادگاه تمنا می‌کنم به این جریان توجه دقیق مبذول فرمایند که آیا آن سکوت منم و آن اظهاراتش در محضر دادگاه که ریاست محترم دادگاه را وادار کرد بفرمایند «مسلمان دروغ نمی‌گوید» مؤید ادعای دادستان نیست که می‌گوید شخص مسلمان دروغ نمی‌گوید و می‌گوید دروغگو دشمن خدا است؟

این آقای دکتر مصدق در همین دادگاه چنین گفت: «همواره دنبال این بودم که چگونه خانه خود را برای دفاع از هجوم مردم حفظ کنم. به همین جهت از سرتیپ و یارهای پرسیدم وضع خانه‌ام از چه فرار است؟ او گفت جای نگرانی نیست. زیرا دوچرخه‌سوار، کامیون و تانک جلوی خانه و دم چهار راه‌های وصل به خانه من گذاشته است.» دادگاه محترم توجه فرمایند که مصدق در محضر دادگاه اعتراف می‌کند که با وجود اینکه سرودم پشتیبان او هستند، با سوءاستفاده از قوای تأمینیه کشور از نرس مردم در خانه ۱۰۹ در روزهای ۲۵ الی ۲۸ ...

دکتر مصدق: ۲۲۸

سرتیپ از موده: ... مرداد ماه طرح می‌ریخته که اساس حکومت و تخت و تاج سلطنت را برهم زند.

دکتر مصدق: هی تفتین کن تا بینیم چه می‌شود.

سرتیپ از موده: ملت ایران باید بدانند که مصدق با همین گفتار اعتراف نموده است...

دکتر مصدق: ضمناً آن را هم بفرمایید.

سرتیپ از موده: ... از خشم و غضب مردم ناچار بود خانه خود را...

دکتر مصدق: محکم کند.

سرتیپ از موده: ... به صورت نژ مستحکم درآورد که حالت دفاع در برابر مردم بگیرد.

دکتر مصدق: بله.

سرتیپ از موده: دادستان ارتش این گفتار منم را اقرار و اعتراف صریح می‌داند که مصدق در روزهای ۲۵...

دکتر مصدق: ۲۵ تا ۲۸ ...

سرتیپ از موده: ... الی ۲۸ مرداد ماه مورد خشم و غضب...

دکتر مصدق: مردم بوده.

سرتیپ از موده: ... ملت ایران بوده و از وسایل و تجهیزات دولتی به نفع شخصی خود و یک مشت اشرار...

دکتر مصدق: سوءاستفاده کرده.

سرتیپ آزموه: ... سوءاستفاده کرده تا اساس حکومت و تخت و تاج سلطنت را برهم زند...

دکتر مصدق: صحیح!

سرتیپ آزموه: ... و دادستان ارتش به عرض دادگاه محترم می‌رساند که همین گفتار متهم اعتراف ضمنی متهم به این است که او در پیشگاه افکار عمومی محکوم بوده است.

دکتر مصدق: صحیح است.

سرتیپ آزموه: آقای دکتر معتمد مصدق چه در تحقیقات نزد اینجناب و بازرس و چه در این دادگاه اعتراف می‌نماید که دربارهٔ کودتای شب ۲۵ مردادماه اشخاصی نزد ایشان می‌آمدند و می‌گفتند دربار می‌خواهد کودتا کند. ولی

«من مخالف بودم و می‌گفتم دربار برای چه کودتا کند؟»

دکتر مصدق: صحیح، صحیح، واقعاً اینطور است.

سرتیپ آزموه: چه‌طور دربار می‌خواهد کودتا کند؟ به همین جهت عقیده به صحت گفتارهای آنها نداشتم.

دکتر مصدق: یعنی خبراً عقیده نبود، بلکه خبر بود.

رئیس: خواهش می‌کنم در بین صحبت ایشان صحبت نکنید. بموقع خود صحبت خواهید کرد.

دکتر مصدق: آخر یاد می‌رود. ضمناً ایشان مطالبی می‌گویند که باید جواب بگویم.

رئیس: در موقع خود یادداشت بفرمایید صحبت کنید.

دکتر مصدق: اطاعت می‌شود. به شرطی که ایشان هم در حدود قانون صحبت کنند.

رئیس: خاطر جمع باشید. هر وقت ایشان توهینی کردند، من تذکر خواهم داد.

دکتر مصدق: بسیار خوب. شما تکلیف خود را بدانید، من هم با شما طرف هستم.

رئیس: من تکلیف خود را می‌دانم. خواهش می‌کنم شما تکلیف خودتان را روشن کنید.

سرتیپ آزموه: همان طوری که خود متهم آن قدر صحیح و مستدل فکر می‌کرد که کودتای دربار یک حربه

سفره‌ای بیش نیست، باید در این دادگاه توضیح دهد در حالی که فرمان عزل را دریافت کرده بود و رسیدن آن راه

تسلیم کرده بود، به چه علت بدون کوچکترین تحقیق و تفحصی بلافاصله حامل فرمان را بازداشت کرد. باید توضیح

دهد در حالیکه رسیده داده بود بدین مضمون که «دستخط مبارک زیارت گردیده، به چه مناسبت هنوز آفتاب تهران

طلوع نکرده به‌رادیروی دولتی دستور داد که لحظه‌به‌لحظه اعلام نماید که در ساعت ۷ صبح روز ۲۵ مردادماه اعلامیه

مهمی از طرف دولت صادر می‌شود که مفاد آن اعلامیه هیچ نبود جز اینکه کودتایی از طرف گارد سلطنتی و در نتیجه

دربار و در نتیجه اعلیحضرت همایون شاهنشاهی به عمل آمده. باید توضیح دهد چرا در ساعت ۷ صبح روز ۲۵ مرداد

ملت ایران را اغفال کرد و چرا بعدتبا اعلام نمود که گارد سلطنتی کودتا کرده است. مگر خود رسید فرمان عزل را

به‌خط خود نداده بود؟ متهم که بهتر از همه کسی می‌دانست اعلیحضرت همایونی چون دارای اختیار عزل و نصب

وزیران هستند و هر وقت صلاح کشور را از استفاده از این اختیارات تشغیص فرمودند، از حقی که قانون اساسی

ایران به‌مقام باعظمت سلطنت تفویض کرده استفاده خواهند فرمود.

باید در این دادگاه بگوید که چرا پس از دریافت فرمان عزل و دادن رسید، کفیل وزارت دربار و اعضای دربار را

بالاخص نویسندهٔ فرمان عزل را که خود در تحقیقات گفته شناخته که جناب آقای هیراد بودند دستگیر و بازداشت

کرد. باید بگوید چرا در روزهای ۲۵ و ۲۶ و ۲۷ عناصر چپ را تحریم نمود که میتینگ دهند، یا این شعار که بگویند:



«ما شاه نمی خواهیم و طالب برقراری جمهوری دموکراتیک توده ای هستیم.» این متهم باید در این دادگاه بگوید که چرا پس از یک عمر نظاهر به آزادیخواهی، مسلمانی و حفظ قانون اساسی در آخر عمر تابع پیروان فرضیه مائوئیسم یعنی ماده پرستی شد. دست به دست پیروان این فرضیه داد و به آیین اسلام و قانون اساسی ایران رسمی نگذارد. بدین منظور که...

دکتر مصدق: آقا بنده اخطار دادم.

سرتیپ آزموده: ... که اساس حکومت را بهم زدن و تخت و تاج سلطنت را از بین بردارند. باید در این دادگاه برپای خیزد و بگوید چرا به وزیر خارجه حکومت باغیش و وزیر راه طاعی و پوشالیش دستور داد در میتینگ عصر ۲۵ مرداد ماه به نمایندگی او حاضر شوند و این باغیان به نمایندگی او مصدق السلطنه آزادیخواه بگویند: «شاه نمی خواهیم» و یک مشت مردم بی ایمان، بی وطن غیرمسلمان دریای نطق آنان نعره بزنند: «جمهوری دموکراتیک توده ای می خواهیم».

ساعت ۲/۲۰ بعد از ظهر ده دقیقه تنفس داده شد.

\*\*\*

در ساعت ۲/۲۵ جلسه دوباره رسمیت یافت و سرتیپ آزموده گفت:

به طور معترضه با اجازه ریاست محترم دادگاه ناچارم به عرض برسانم: دو سه بار در جلسات اولیه دادگاه عرض کردم دادرسی تابع اصول و مقرراتی است که نه منتهین و نه وکلای مدافع و نه دادستان نباید آن اصول را تصادف بگویند.

شاید در جلسه ای عرض کردم که از دو جهت شأن این دادگاه نیست که کوچکترین اختلالی در جریان کارش روی دهد. چون موضوع صحبت معرفی آقای دکتر مصدق و بیان کبفرخواست و پاسخ به بیانات ایشان است بسیار بعور است که به عرض برسانم. عطلی که از متهم سر می زند، یعنی در بین صحبت های من صحبت می کند. چند منظور دارد: یکی اینکه مرا از انجام وظیفه باز دارد. ولی گفته ام و می گویم که من مانند کوهی استوار در اینجا انجام وظیفه خواهم کرد. منظور دیگرش این است که نظم دادگاه را مختل کند.

در این مورد از ریاست محترم دادگاه تقاضا می کنم که توجه فرمایند که در دادگاه باید هر کس حضور دارد ساکت و مؤدب بنشیند و باید کلام متکلم قطع نگردد. هر گاه آقای دکتر مصدق به این جریان و به این وضعی که در پیش گرفته اند ادامه دهند، طبق مقررات از دادگاه تقاضا خواهم کرد جلسه سرئی شود. این مقررات قانون است.

دادستان ارتش: نخواهد گذاشت منتهی که تردید ندارد خود بهتر از هر کس می داند جرمش ثابت است با اختلال نظم موجبات لوث شدن موضوع یا تأخیر در دادرسی را فراهم نماید. یک جهت را هم باید به عرض برسانم و آن این است که صرف نظر از موازین قانونی اساساً این عمل متهم از نزاکت هم دور است. به نظر دادستان ارتش نزاکت حکم می کند که حتی در مجالس غیررسمی و حتی وقتی دو نفر با هم صحبت می کنند، یکی کلام دیگری را نطیع نکند. این بود تذکر اینجناب. همان طوری که عرض کردم هر گاه متهم به این وضع ادامه دهد، تقاضای سرئی شدن جلسه را خواهم نمود.

اینگ به دنباله توضیحات خود به عرض می رسانم: آقای دکتر مصدق باید توضیح دهند که چرا دستور خلع سلاح گارد شاهنشاهی را بلافاصله پس از دریافت فرمان عزل و تسلیم رسید دادند. هر گاه بگویند که این دستور را نداده اند

باید توضیح دهند که چرا از این عمل جلوگیری نکردند. این چراهایی که گفته می‌شود نه از این لحاظ است که دادستان ارتش برای این متهم سمنی قائل است؛ علاوه بر اینکه سمنی قائل نیست، از ساعت یک صبح ۲۵ مرداد او را یاغی می‌دانند. این چراها از دریچه چشم متهم است که در این دادگاه می‌گوید: «من با وجود سوگندی که به قرآن مجید خورده‌ام که نسبت به شاهنشاه وفادار باشم وفادار بوده‌ام.»

دادستان ارتش این سوالات را طرح می‌نماید تا ادعای خود را ثابت کند که این متهم علت طغیان و یاغیگریش برای این بود که تخت و تاج سلطنت را برهم زدند. دکتر محمد مصدق باید در این دادگاه توضیح دهد چرا مأمورین شاهنشاهی را در سفارخانه‌های ایران در خارجه از انجام وظیفه‌شان نسبت به مقام شامخ سلطنت بازداشت. چرا به وزیر خارجه حکومت یاغی دستور داد به سفیر ایران در بغداد تلگراف کند که با شاهنشاه تماسی نگیرد. چرا به دنیا اعلام کرد شاهنشاه فراری است. باید بگوید به چه علت به آن مأمورین دستور داد به نحوه جناسوسی اعمال پادشاه را زیر نظر بگیرند.

دکتر محمد مصدق باید بگوید چرا به اعتراف صریح خود دستور داد مجسمه‌های اعلیحضرت رضاشاه کبیر را فرو ریزند. چرا جلوگیری از عمل یک عده بی‌وطن که قصد و هدفشان برهم زدن اساس حکومت است و ضدیت با دین اسلام و قانون اساسی ایران جلوگیری نکرد. نه تنها جلوگیری نکرد بلکه در تحقیقات صریحاً اعتراف می‌نماید که «من گفتم مجسمه‌های شاهنشاه سفید را فرو ریزند.» وقتی از او سؤال می‌شود که چرا چنین اجازتهای دادی و سؤال می‌شود چرا میتینگ عصر ۲۵ مرداد را برپا ساختید؟ می‌گوید آن عناصر چپ ملت ایران هستند؛ جزو مردم هستند. دادستان ارتش اعلام می‌نماید که ملت ایران آن ملتی است که در روز ۲۸ مرداد لیاقت و شایستگی خود را نشان داد. این دکتر مصدق است که خواست نیشه به ریشه ملت ایران بزند که قادر متعال او را سرفرازکننده نمود و مدد فرمود تا این دادرسی برپا شود و دکتر مصدق آنچنان که هست معرفی گردد.

باید این متهم توضیح دهد که به چه منظوری دستور صادر کرد استانداران و بخشداران آماده برای انجام رفتارندوم باشند. یک رفتارندوم که انجام داده بود که منجر به انحلال مجلس شده بود؛ منجر به عزیمت اجباری شاهنشاه شده بود. باید توضیح دهد این دستور غیرقابل انکار رفتارندوم ثانوی به چه منظور بوده است.

باید بگوید شورای سلطنتی از چه قرار بوده. و اساساً باید توضیح دهد این موضوع با کدام قانون یا سابقه یا رویه‌ای مطابقت داشته است. در یکی از جلسات شاید توضیح دادم که مفهوم شورای سلطنتی یعنی شورایی که شخص شاهنشاه اعضای آن را تعیین می‌فرماید. پادشاه در عزیمت بر می‌برد و بعد گاه خداوند استغاثه می‌کرد که خداوند ملت ایران را از خطر اضحلال مصون فرماید. مصدق در خانه ۱۰۹ با شایگان‌ها، رضوی‌ها و عناصر چپ مطالعه تشکیل شورای سلطنتی می‌نمود و طرح رفتارندوم را می‌ریخت. این نکات را باید این متهم توضیح داده و روشن نماید. مصدق باید بگوید دستوراتی را که در مورد ارتش شاهنشاهی به سررتیب ریاحی رئیس وقت ستاد ارتش می‌گوید شخص مصدق داد علت و مجوز آن چه بوده است. باید به یکایک این دستورات که در کیفرخواست نوشته‌ام جواب دهد و بگوید به چه مناسبت دستور داد دعای شامگاه و صبحگاه را در ارتش تفسیر دهند. به چه مناسبت دستور داد که فرماندهان واحدهای خارج از مرکز در برابر فعالیت عناصر توده‌ای اقدامی به عمل نیاورند.

دکتر مصدق باید بگوید چرا بلافاصله پس از اینکه از ترس مردم از خانه ۱۰۹ فرار کرد، خود را به مأمورین انتظامی معرفی ننمود. باید بگوید دکتر قاطعی کجاست. باید بگوید در روز ۲۸ مرداد در خانه ۱۰۹ با مقاماتی غیر مسئول از قبیل رضوی، شایگان و امثال ایشان به چه مناسبت سروکار داشتند و با آنها چه طرحهایی را انجام می‌داده

در برابر این سوالات من و در برابر مندرجات کيفرخواست، دکتر مصدق دو راه بیشتر ندارد؛ یا باید در ایمن دادگاه از زمان حاج میرزا آقاسی‌ها صحبت کند و پاسخهای مرا ندهد؛ یا با کمال سرافکنندگی اصرار و اعتراف نماید که اعمالش جز به‌منظور بهم زدن حکومت مشروطه و تخت و تاج و تعرض مردم به مسلح شدن بر ضد قدرت سلطنت چیز دیگری نبوده است.

باید در این سن و سال به‌گناهان خطیر خود اعتراف نموده اظهار ندامت و پشیمانی نماید و با اظهار ندامت از پیشگاه عدالت تقاضای تخفیف در مجازات را نماید. نه اینکه بگوید و یا حال گریه بگوید: «از اول خلقت عالم آزادبخواه بوده‌ام.» و بگوید: «در کشور ایران تنها فرد حافظ قانون اساسی من بوده‌ام.» دکتر مصدق باید بداند که چنگال عدالت سخت گلوی او را می‌فشارد. دانشمندان از نش تحت تأثیر هیچ‌گونه وضعیتی مثل گریه و ضعف و غش و خنده و مسخره‌ای واقع نخواهد شد. دادستان ارتش تقاضای اعدام متهم را نموده و لحظه به لحظه در این تقاضا راستختر و ایمانش به‌اینکه این متهم باید محکوم به‌مرگ شود قطعیت می‌گردد.

دکتر محمد مصدق اعتراف نمود که چون در قصر سعدآباد چند نانک دیده بود، فوراً دستور داد آن نانکها را از آنجا بیاورند، در این خصوصی هم اقداماتی نمود. به‌رئیس وقت ستاد ارتش دستور داد. کفیل وزارت دربار را هم نزد خود خواست و اصرار ورزید که این چند نانک هم در سعدآباد نباشد. ولی آقای کفیل وزارت دربار گفته اعلیحضرت فرموده‌اند خوب است در شبی دور از انظار نانکها برود برای منزل آقای مصدق.

تیمساران دادرسان، در یکی از جلسات گفتم و باز هم تکرار می‌کنم که باید در این اعترافات دقت شود و توجه شود که طرح و نقشه سره قصد متهم چه اندازه عمیق و رشدها بوده که این متهم حاضر نشده چند نانک برای حفظ شاهنشاه که در عین حال مقام بزرگ ارتشتاران فرمانده را عهده‌دار بودند در کاخ سلطنتی وجود داشته باشند. در حالیکه متهم اعتراف می‌نماید در همان شبهای وحشتناک دوچرخه‌های زیاد، نانک و کامیون سرباز برای حفاظت خانه خود جمع‌آوری کرده بود. آیا تفویض سلاح خانه ۶۰۹ برای تفویض آتش در لحظات موعود که نمونه آن را در روز ۲۸ مرداد دیدیم و پافشاری در برداشتن چند نانک از قصر سعدآباد، دلیل بر اثبات ادعای اینجانب نیست؟

متهم جان کلام را در این جمله صریح که ثبت و ضبط است بیان داشت که گفت: «من تا بگویم دستخط را قبول دارم، به‌دارم می‌زنید.» حقیقت این است که بر خلاف میل خود این جمله ناگهان از دهانش درآمد. او می‌داند عملیاتی که در اثر سرپیچی از اطاعت فرمان عزل بر ضد اساس حکومت و سخت و تاج سلطنت انجام داده مجازاتش اعدام است و باید او را دار بزنید. به‌همین جهت تلاش می‌نماید که بگوید: «در اصالت فرمان فرودید داشتم.» ولی باید بداند این تلاش مذبوحانه است. زیرا آن لحظه‌ای که فرمان عزل را از تیمسار سرتیپ نصیری گرفت، صریحاً رسیده بود که هم حاکی از قبول صحت دستخط است و هم صریحاً وصول آن را تأیید کرده است. و این غیر قابل دفاع است. مگر اینکه دکتر محمد مصدق امروز کاری به‌آنجا کشیده باشد که بگوید: «اصولاً دستخط را نگرشتم.» اگر چنین چیزی گفت، بحث جدید و چالب توجهی پیش خواهد آمد. به‌هر حال تصدیق گرفتن دستخط و بلافاصله اجرا نکردن آن هیچ مفهومی ندارد جز برانراستن علم طغیان و یاغیگری که با تطبیق با اعمال چند روزه اش عملش منطبق با ماده ۳۱۷ است.

متهم ضمن شرح وقایع روز ۲۵ مرداد می‌گوید: «بک پادشاهی که بی‌سابقه حرکت می‌کند، ابلاغیه هم نمی‌دهد. آیا دولت در این صورت نباید جلوی تشت افکار را بگیرد؟»

دانشان معظم توجه فرمایید به این بیان متهم سرسخت. باید از این اعترافات استفاده کرد که چگونه متهم تصدیق می کند شاهنشاه بی سابقه از ایران خارج شده اند. صرف نظر از اینکه وقتی متهم فرمان عزل را دریافت داشت و به خط خود رسید داد، دیگر اور رئیس حکومت نبوده است. باید به این سؤال جواب دهد که شما که خود را نخست وزیر کشور می دانستید و با گویند مجلسین حکومت مطلقه در دست داشتید، شما که اعلیحضرت همایونی را وادار نمودید مدت ها در پایتخت نباشند شما که عقل متفصلان شایگان ها و رضوی ها بودند، چه نقشه و طرحی برای سلطنت و این ملت فلک زده داشتید که آن طور آشوب و فساد پدراہ انداختید و سوء قصد خود را از ساعت یک صبح روز ۲۵ مرداد ماه بموقع اجرا گذاشتید؟

دانشان محترم باید توجه فرمایند که متهم وضعی را پیش آورده بود که اعلیحضرت همایون شاهنشاهی ناگهان بدون در نظر داشتن مقصد بر فراز خاک ایران به پرواز در آمدند. هنگامی که در آسمان ایران پرواز می نمودند یا دلی آکنده از مهر ایران خوشبختانه تصمیم می گیرند که به بارگاه باشکوه و جلالی پناه ببرند که آنجا یک دنیا حق و حقیقت و شجاعت و صفا و خلوص نیت نهفته است، و در عین حال بارگاہی بود که معرف مظلومیت بود. شاهنشاه در آن بارگاه دست نوسل به سوی خدا دراز کردند و سعادت و عظمت ملت ایران را خواستار شدند که این جریان معرف ایسان و اعتقاد شاهنشاه به خدا و آنچه در نزد خدا محترم است بود، در عین حال اقوی دلیل بی ایمانی متهم است. متهم می گوید این طرز مسافرت اعلیحضرت باعث شده بود شدت عمل برای حفظ امنیت به خسرج دهد. ولی استاد موجود در پرونده و عمل ملت ایران در روز ۲۸ مرداد ماه ادعای متهم را ثابت می کند. زیرا از نیمه شب ۲۵ مرداد ماه کلیه عملیات متهم از پایین آوردن مجسمه ها، نطقها، میتینگها، دادن شعارها، تحریک در ارتش و صدور دستور و فراتنوم و ده ها از این قبیل عملیات همه حاکی است که مقصد متهم برهم زدن تخت و تاج سلطنت بوده. این نیز انکارناپذیر است. چون همان طوری که به کرات عرض کرده ام، اساساً جرمش مشهود بوده و جرم مشهود زیاد مدرک و دلایلی خارج از آنچه هم به چشم دیده اند نمی خواهد. چنانچه ملاحظه می فرمایید با وجود اینکه جرم مشهود را نادیده گرفته ام و مدارک زیادی ارائه داده ام، هنوز این متهم خود را نسبت به مقام شایخ سلطنت خدمتگزار می داند و می گوید: «سوگند وفاداری خود را نقض نکردم.» این گفتار برای اینجانب سرسختی این متهم را ثابت می نماید.

در یکی از جلسات به عرض رسانیدم که متهم در دادگاه به نقلی افتاده و با ذکر حکایاتی از قدیم که ای کاش به همان نقل و حکایت می پرداخت، گفت: در دوره محمد علی شاه روزی نزد او رفتم. از من پرسید چه بکنم؟ گفتم آقای سید عبدالله بهیانی دکانی به اسم مشروطیت باز کرده است. شما سعی کنید آن دکان را در اختیار خود در آورید. در این صورت آن دکان دست شما می افتد و دکان او بسته می شود. توجه فرمایید که متهم به مشروطیت ایران به چه جشی نگاه می کرده است، آن هم در زمانی که تازه این سهال غرس شده بود. در آن هنگام که مساجدین در راه مشروطیت خون خود را نثار می نمودند و همین میدان بهارستان را با خون خود گلگون می کردند، این آقای دکتر مصدق آن جریان را به اصطلاح خود دکان دانسته بود. از چنین متهمی چندان تعجب ندارد که در سنین کهولت روز ۲۸ مرداد ماه در خیابان کاخ دو آستانه خانه ۱۰۹ گروهی از رانمردان این کشور را به خاک و خون اندازد و با نهایت صراحت در این دادگاه بگوید: «اینها یک مشت چاقوکش بودند.»

در ساعت ۵/۳۰ به دقیقه نفس داده شد.

\*\*\*

در ساعت ۶ عصر دوباره جلسه رسمیت یافت. دادستان در دنیال بیانات خود گفت:

آقای دکتر محمد مصدق در دادگاه گفتند: «من سوء قصدی نداشته‌ام! نمی‌توانند بگویند که من می‌خواستم شاه را بکشم. از الاحضرت‌ها هم کسی نیست که بتوانم آنها را بکنم.»

در اینجا هم دادگاه محترم باید توجه دقیقی محطوف فرماید آقای دکتر مصدق می‌خواهند بگویند که موضوع اتهام خارج از عنوان سوء قصد است. اینجانب در یکی از جلسات بیان اجمالی در مورد تطبیق اتهام و جرم با ماده قانونی که مستند کیفرخواست است و آن ماده ۳۱۷ است نمودم. سرکار سرهنگ شاهفلی نیز شاید به‌طور تفصیل در مورد این ماده توضیحاتی ادا فرمودند. اینجانب در آخرین قسمت عرایض خود به تفصیل این موضوع را روشن می‌کنم و بیان خواهم داشت که عمل منتهم چگونه بدون تردید منطبق با ماده ۳۱۷ قانون ارتش است.

منتهم اظهار داشتند: «زان‌رأک روسو گفته قانع کسی است که به قانون تکیه داشته باشد و فقط قانون است که بالاخره غلبه می‌کند.» پس از بیان این جمله گریه‌ای هم سردادند.

اینجانب به عرض می‌رسانم: یراستی چه جمله بدیع و عالی از دهان کسی بیرون آمد که در هیچ یک از روزهای حکومت خود و بالاخص از آن ساعتی که فرمان عزل را دریافت نمود نه چنین جمله‌ای را ادا فرمودند و نه اندک توجهی به این گفتار عالی زان‌رأک روسو مبذول داشتند. قانون، آری قانون است که وسیله پیروزی و فتح اشخاص می‌شود.

دادستان ارتش با مد نظر داشتن این گفته روسو، کیفرخواست تنظیم نمود و منتهم را تسلیم دادگاه کرده است. می‌گویم ملت ایران نیز چون به قانون یعنی قانون اساسی مشروطیت ایران تکیه زده است، امروز توانسته یک مرد باغی را که ابداً توجهی به قانون اساسی نداشت و راندردانی از این ملت را در اثر یاغیگریش به خاک و خون کشید موفق شد منتهم را تسلیم قانون بنماید. اینجانب از گفتار منتهم که تکیه به گفتار روسو نمودند استفاده نموده و خطاب به ایشان می‌گویم: قانع در این دادگاه کسی است که به قانون تکیه زند. هر گاه کسی در این دادگاه اعمالش گفتارهایش و حرکاتش برخلاف قانون باشد، به استناد گفته خودتان و به استناد گفتار روسو قانع نخواهد بود. به همین مناسبت است که بارها تقاضا کردم به عرایض و توضیحات اینجانب، منتهم توجه فرمایند و از اینکه در بین گفتارهای من توضیحاتی دهند خودداری نمایند.

حالا عنوان می‌کنم من بآب نمونه کسی که وقتی اختیارات می‌خواست عده‌ای از ستانورها نزد او رفتند و با اصرار و التماس خواستند او را از این تقاضای اختیارات منصرف نمایند، برگشت جواب آنها را چنین داد که «صحیح است؛ قوانین اختیارات مخالف قانون اساسی است. ولی شما مجبورید بدون پیش و پس گذردن یک وار تصویب کنید.» این مطلب در صورت جلسه روز ۱۸ مرداد ۱۳۱۶ مجلس سنا ضبط است. چنین کسی چه حقی دارد که گفته روسو را در اینجا نقل نماید و وانمود کند که تکیه به قانون اساسی زده است؟

بالاخره این حکومت قانون است که امروز آقای دکتر مصدق را تسلیم دادگاه نموده تا به اعمال خلاف قانون او رسیدگی شود. اگر دادگاه محترم به‌مخاطر داشته باشند، به‌تعموی که عرض کردم منتهم در پایان نقل گفتار روسو خود را به‌گریه انداخت و یک صحنه ساختگی برای جلب عاطفه هیئت محترم دادگاه ایجاد نمود. اینجانب از ریاست محترم دادگاه تقاضا می‌کنم که در این لحظه اجازه فرمایید اینجانب یک صحنه واقعی را به‌استحضار دادگاه برسانم. این صحنه واقعی با قرائت گزارشی سرگرد سبازش بهزادی به‌نظر دادگاه محترم خواهد رسید. آن صحنه با این گزارش بغوی مجسم خواهد شد.

گزارش سرگرد بهزادی که در روز ۲۹ مرداد ۳۲ به اتفاق دکتر سپهر و دکتر میرحقاتی پزشکی قانونی و سه نفر از بازپرسان نظامی برای معاینه اجساد مقتولین روز ۲۸ مرداد به گورستان رفته بود، به وسیله سرهنگ الهیاری قرائت شد. گزارش سرگرد بهزادی حاکی از مقتول شدن ۲۶ نفر و مجروح شدن ۱۰ نفر بود. از جمله مقتولین سرهنگ پایندر بود که در حین عبور به ضرب گلوله کشته شده بود.

به عرض دادگاه محترم می‌رسانم که این گزارش ساختگی نیست و عین حقیقت است؛ یعنی حقیقتی که صبح روز ۲۹ مرداد افسر گزارش دهنده در مسگر آباد ملاحظه نمود. مفاد این گزارش صورت جلسه شده و به امضای پزشکی قانونی رسیده و پرونده مربوطه در دادستانی ارتش موجود است.

اینجانب بار دیگر سر تعظیم در برابر این شادروانان و شهدای راه آزادی و حفظ قانون اساسی ایران فرود می‌آورم. اینجانب به بازماندگان این شهدا عرض می‌کنم اگر دکتر مصدق این شهدای راه آزادی را چاقو کش می‌نامد، خانواده‌های آنان باید قرین افتخار باشند که نام این شهدا در تاریخ استقلال ایران برای ابد ثبت و حفظ خواهد شد. بالاخره اینجانب ایمان دارد تا چنین رادمردانی در این کشور وجود دارند، مصدق‌السلطنه‌ها محکوم به مرگ خواهند بود. زیرا تاریخ ایران نشان داده که وقتی مصدق‌السلطنه‌ها سوء قصد بهم زدند اساس حکومت و تخت و تاج سلطنت را داشته‌اند، در آن لحظه که استقلال این کشور بمویی بند بود، رادمردانی قد مردانگی علم کرده و استقلال و تمامیت این کشور را تأمین نمودند.

حال در این گیرودار اگر مصدق‌السلطنه می‌گوید این شهیدان چاقو کش بودند، باید بداند که او افتخار نداشت که به ملت ایران خدمت کند. او این نتگ را داشت که به طوری که بر علیه او کفرخواست تنظیم کرده‌ام، سوء قصد برای بهم زدن اساس حکومت و تخت و تاج سلطنت نماید. هر گاه به فرض محال در این دادگاه محکوم به اعدام نشود من تردید ندارم که در پیشگاه عدل الهی نمی‌تواند از عذاب معصون بماند. در این جلسه دیگر عرضی ندارم و از ریاست محترم دادگاه تقاضا می‌کنم به این جلسه خاتمه دهند.

در ساعت ۶/۱۵ عصر جلسه پایان یافت و جلسه آینده به پنجشنبه ۵ آذر موکول گردید.

## جلسه شانزدهم

شانزدهمین جلسه دادرسی در ساعت ۳/۲۵ بعد از ظهر پنجشنبه ۵ آذر ۱۳۳۲ به ریاست سرلشکر مسبقی در تالار آئینه سلطنت آباد تشکیل گردید. پس از اعلام رسمیت جلسه، سرنویب آزموه اظهار داشت:

محترماً، قبل از ادامه بیان کیفرخواست چند نامه‌ای که واصل شده تقدیم دادگاه می‌گردد. آقای مدیر محترم نامه خدمتگزار ملت سه شماره روزنامه و یک نامه فرستاده.

آقای محمد تقی که نام فامیلی او خوانده نمی‌شود شرح مبسوطی روی اصول قانون اساسی بحث نموده و ارسال فرموده.

از شیراز آقای عبدالله راستگو شرحی مرفوم فرموده‌اند؛ و پس از ذکر میزان ایمان خود به مقدسات اسلام، وضع ناگوار کارمندان دولت را بالاخص کارمندان دون‌رتبه را در زمان صدارت آقای مصدق بیان داشتند.

تلگراف مبسوطی آقای امیر احتشامی از کرمانشاه مخابره فرموده‌اند و مجازات متهم را خواستار شده‌اند. آقای محترمی شرح مبسوطی نوشته و اعمال آقای مصدق را احصا کرده است.

عده‌ای از آقایان مقیم خیابان چراغ برقی تهران: آقای امیری، ضرغام یآوری، میرفتاح امینی، هدایستی، شریفی صارم، خلیلی، کریمی و مرادی درگاهی شرح مبسوطی نوشته‌اند و تنقید از اعمال آقای دکتر مصدق نموده‌اند.

آقای سیدحسین محسنی شرح مبسوطی نوشته و خواستار شده‌اند که «محاضرین شخصاً در این جلسه دادرسی حاضر شده و وظیفه دادستانی را انجام دهند».

آقای موسی امین شرح مبسوطی نوشته و اعمال آقای مصدق را مورد انتقاد قرار داده است. اینک به ادامه توضیحات خود می‌پردازد و سعی می‌نماید در جلسه امروز به بیانات خود در این مرحله خاتمه دهد.

آقای دکتر محمد مصدق مدت زمانی قبل از ساعت یک صبح روز ۲۵ مرداد ماه که تاریخ دریافت فرمان عزل بوده است. برخلاف اصل هفتم مضمون قانون اساسی با فلج کردن قوه قانونگذاری عملاً اساس مشروطیت را تعطیل نموده بودند.

ولی پس از اینکه فرمان عزل را دریافت داشتند به منظور این که یکباره فائده مشروطیت ایران خوانده شود، اولین اقدامی که عملاً به طرز تجری انجام دادند صدور اعلامیه مبنی بر انحلال دوره هفتم مجلس شورای ملی بود.

این عمل را روز ۲۵ مرداد ماه ۳۲ انجام دادند.

اینجانب موضوع انحلال را در کیفرخواست تصریح نموده‌ام و ضمن بیان کیفرخواست در جلسات قبل موضوع را تشریح کردم. آقای دکتر محمد مصدق پس از این عمل، احتیاج مبرم به دو قوه داشتند: یکی قوای مطمح و دیگری آن قوه‌ای که خود همواره نام مردم بر آن می‌گذاشتند. نکته حساس در استفاده از این قوه دوم یعنی مردم از نقطه نظر

مصدق این است که آن مردم باید چنان مردمی باشند که با واجد بودن خصایلی دکتر مصدق را به هدف نهایی برسانند.

خصلت چنین مردمی باید این باشد که ضدمنه‌ب و ضدسلطنت بوده و برایشان ساده‌پرستی و هدفشان محو تمامیت کشور اسلامی ایران و مضمحل ساختن مردم مسلمان ایران باشد. نحوه استفاده از قوای مسلح را به منظور بهم زدن اساس حکومت و نخت و ناچ سلطنت با مدارک آن در کیفرخواست تصریح کرده‌ام. مدارک لازم را تقدیم دادگاه نموده‌ام و کیفیت امر را مشروحاً بیان کردم.

اکنون از دادگاه محترم تقاضا می‌کنم توجه فرمایند که دکتر مصدق در دادگاه اعتراف صریح نمود که کلیه اوامر و ابلاغیه‌های را که سر‌تیپ تقی ریاحی رئیس ستاد ارتش صادر نموده به دستور و بنا به صوابدید او بوده است. دادگاه محترم دقت نمایند که این دستورات چه بود. اینجانب فهرست دستورات و چند عمل انجام شده را پس از یاغی شدن مصدق با اظهارات او در تحقیقات بیان می‌کنم. دادگاه خود این دستورات و اعمال انجام شده را با اظهاراتی که آقای دکتر مصدق نموده با مرام و رویه حزب منحل شده، یعنی معاندین منهدب اسلام و پادشاه مسلمان ایران، و نحوه فعالیت آن حزب برای محو تمامیت و استقلال این کشور مقایسه نماید تا معلوم شود دکتر محمد مصدق کردارش از چه قرار بوده است؛ و چگونه پس از ظفیان و برافراشتن علم یاغیگری زعیب و پیشوای حزب منحل شده در روزهای ۲۵ و ۲۶ و ۲۷ مرداد ماه شده بود.

اینک فهرست دستورات ستاد ارتش و شمه‌ای از اعترافات مصدق و عمل انجام شده:

یک دستور ستاد ارتش این است که نام شاه از صبهگاه و شبگاه در سرپازخانه‌ها حذف شود.

یک ابلاغیه ستاد ارتش این است که عناصر توده‌ای را آزاد بگذارند.

ابلاغیه دیگری صادره از ستاد ارتش اعلام می‌نماید که شاه فراری است و احزاب چپ را به احساسات خود واگذار کرده و دخالتی نکنند.

یک اعتراف تلویحی دکتر مصدق در تحقیقات این است که «در نظر داشتم شاهنشاه را مجبور به استعفا نمایم».

یک اقرار صریح دکتر مصدق این است که دستور فرو آوردن مجسمه‌های اعلیحضرت فقید را او داده و حتی می‌گوید: «رفتی خیر دادند مأمورین مانع انجام کار هستند، دستور دادم ممانعت ننمایند. و یک اظهار روشن و صریح دکتر مصدق این است که مبینگ عصر روز ۲۵ مرداد ماه با اجازه او بوده و در مورد شرکت عناصر چپ در آن مبینگ می‌گوید عناصر دست چپ هم اهل مملکت بودند.

بالاخره دکتر مصدق در روز ۲۸ مرداد ماه دستور تهیه مقدمات اجرای فرماندوم را صادر می‌نماید.

حال عرض می‌کنم با اندک توجه به همین چند کلمه‌ای که عرض کردم و در نظر گرفتن اینکه در ایام ۲۵ الی ۲۸ کلیه روزنامه‌های وابسته به حزب توده و کلیه جراید وابسته به مصدق که شرح آنها را داده‌ام، همه یکدل و یکجهت در زمان ظفیان مصدق اعلام جمهوریت نمودند، دادگاه محترم هرگاه توجه به مستدرجات آن روزنامه‌ها فرمایند و مندرجات آن جراید را با مدارک منضم به کیفرخواست تطبیق دهند، ملاحظه خواهند فرمود که چگونه آقای مصدق السلطنه پس از دریافت فرمان عزل پیشه‌واری کبیر شدند. کبیر از این لحاظ که پیشه‌واری برای جدا کردن قسمتی از خاک ایران قیام نمود. ولی مصدق السلطنه کمر همت بست تا اساس حکومت سلطنتی مشروطه ایران را بیکاره برهم زند و این کشور باستانی را بیکاره مضمحل سازد.

در اینجا باید این نکته را بگویم که مصدق السلطنه در فاصله بین ۲۵ تا ۲۸ مرداد هم عمل دیگری انجام داد و آن این بود که همان‌طوری که پیشه‌واری دایماً می‌گفت: «مرگ هست ولی برگشت نیست»، می‌گفت: «به انکای خلق آدرپاچان، این گفتار را شعار خود قرار داده‌ام»، ولی به محض این که مواجه با کوچکترین عکس‌العمل دلبران



آذربایجانى گريد چنان برگشت کرد که کسی به گردش نرسيد مصنف السلطنه هم با وجودى که دايماً مى گفت: من نه نخست وزير شاه هستم و نه نخست وزير مجلس، و مى گفت: «به انگای مردم مملکت اين گفتار شعار من است» به محض اینکه مواجه با اندک عکس العمل دلاوران نهرانى گريد چنان از نردبان بيست پله اى خود را بالا کشيد که خود مى گويد وجود نردبان از برکت وجود شهيدى مهدى مستخدم فوزى عظيم بود.

رياست محترم دادگاه و دادرسان محترم، روز گذشته در يکى از مجلات ديده شد به طور کلی اشاره نموده بودند که هر چند قضات و دادستانها بيطرف باشند باز هم تحت تأثير احساسات با اغراض شخصى قرار مى گيرند. در مورد دادستانها نوشته بودند که دادستانها از فشار و توصيه و اين قبيل امور مصون نيستند. البته مندرجات اين مجله محترم به طور اهم بود.

اينجانب در اين موقع بى مناسبيت نمى داند به عرض برساند که سابقه خدمت من نشان مى دهد که من سرساز ساده اى بيش نيستم. کليه کسانی که با اينجانب از لحاظ خدمت ادارى سرو کار داشته اند، بخوبى مى دانند که جز انجام وظيفه هيچ گاه تحت تأثير اغراض قرار نمى گيرم. اصولاً رويه زندگى اينجانب به تعوى است که با هيچ کس نمى توانم جز اخلاص و ارادت غرض خاصى داشته باشم.

لازم مى دانم در مورد اين پرونده به عرض برسانم که از آن لحظه که اين دو نفر متهم مانند ساير متهمين وقايع روز ۲۵ تا ۲۸ مرداد تحت تعقيب قرار گرفته اند تا اين دقيقه اى که در محضر دادگاه انجام وظيفه مى گيرد هر عمل و اقدام و اخذ تصميمى که از لحاظ دادستانى به عمل آيد از تصميمات منفذۀ اينجانب بوده است و پس تصور مى کنم براى نيساران بسيار روشن است که نحوه انجام وظيفه در سازمان قضائى ارتش چيست. بهر حال صريحاً و سؤ کدهاً به عرض مى رسانم که هيچ مقامى جز بک دستور دستور ديگرى صادر نموده است. آن دستور همواره اين است که در انجام وظيفه جز قانون و عدالت نبايد جيزى را در نظر گرفت.

منظور عمده از اين توضيح اين است که پيراه پستن به اينجانب بهر نحوه و نهجى به هيچ وجه چسبندگى نداشته و نخواهد داشت. اينجانب به هيچ نحو در انجام وظيفه سست و متزلزل نخواهد شد. هر گاه پيرايه ايسى بسته شود، در انجام وظيفه سخت تر و استوارتر مى شوم. به طوري که در يکى از جلسات به عرض رسانيدم، اينجانب ممکن است در بياناتم در کيفرخواستى که نوشته ام و در پرونده اى که تشکيل داده ام بسيار اشتباه کرده و مى کنم.

استظهار اينجانب به دادرسان محترم اين دادگاه است که ترديد ندارد با شاپستگى و برانزنگى که دارند هر گاه اينجانب دچار خطب يا اشتباه شده باشم يا بشوم، آن را ترميم خواهند نمود. بهر حال اينجانب در اين دادرسى تنها به انگای يک نيروى معنوى و الهام قلبى انجام وظيفه مى کنم و به اهميت اين وظيفه بخوبى آگاه هستم. به تعوى انجام وظيفه مى کنم که برانزده يک سرباز فداکار و وظيفه شناس باشد.

با اجازه رياست محترم دادگاه به عرض مى رسانم: در بياناتى که کرده ام، نسبت به آقای دکتر مصنف آنچه مربوط به اعمال ايشان از ساعت يک صبح روز ۲۵ مرداد ماه بوده است مورد ادعا و مبنای تنظيم کيفرخواست است و آنچه نسبت به اعمال گذشته و ساير ايشان شرح دادم موجب شرح و توضيح رعابت دو نکته بوده است: يکى اينکه سابقه اين متهم براى دادگاه محترم روشن گردد؛ ديگر اينکه چون متهم شخصاً و حتى در غير مورد براى پرده پوشى اعمالى که مورد ادعا بوده است يک سلسله بياناتى نموده اند که با عدم جوابگويى بيم فراموشى از مجازات مى رفت، چنانچه دانستم پاسخ اظهارات ايشان را با زباني ساده و صريح بدم تا ابواب رياء و فریب بکلى بسته شود.

ساعت ۲/۱۰ یک ربع نفس اعلام گردید.

\*\*\*

ساعت ۲/۲۰ بعد از ظهر مجدداً جلسه دادگاه تشکیل شد و سرنیب آزموده بدتیالته بیانات خود گفت:

بنا به مندرجات کیفرخواست و توضیحات مفصلی که دادم، آقای دکتر مصدق پس از اطلاع بر وصول فرمان عزل آتش کینهجویی و انتقام در فکر او زیاده می‌گشت و در صدد عمل تند و زنده‌ای بر می‌آید و مرتکب این سوء قصد می‌شود که اساس حکومت را بر هم بریزد و تخت و تاج سلطنت را بر هم زند و مردم را بر ضد قدرت سلطنت تحریص کند، البته همان مردمی که به قول ایشان هواخواهان او بوده‌اند، روز ۲۵ مرداد ماه دکتر مصدق با اعلام انحلال مجلس اساسی حکومت را ملامتی ساخت، در همین روز به تکر تشکیل شورای سلطنتی افتاد که تاجب السلطنه‌ای بسازد و شورا او را موقتاً به نایب سلطنت منصوب و رئیس حکومت سازد تا به مهیال خودش اختیارات بظاهر قانونی به دست آورد.

از طرف دیگر دکتر مصدق پیشنهاد اخلاک‌گرا و ماجراجویان را استقبال کرد که زمینه تغییر رژیم را فراهم آورد، در این جریان بهترین عبارت این است که بگویم در آن روزها دکتر مصدق در اخذ تصمیم دودل بود، از یک طرف تمایل داشته پادشاه مملکت شود؛ و از طرف دیگر بی‌میل نبود اصولاً عنوان سلطنت را در این کشور از میان بردارد. با معنویات پرونده متشکله، داورسان محترم نباید کوچکترین تردیدی داشته باشند که هم تشکیل شورای سلطنتی در خانه ۱۰۹ مورد بررسی و مورد نظر و توجه بود و هم ابلاغیه فرمانروایان برای تعیین سر نوشت مملکت صادر گردیده بود.

شما هیئت داورسان محترم دادگاه یک نگاهی به مشاورین و محارم مصدق در روزهای ۲۵ الی ۲۸ مرداد بیفکنید تا بر شما ثابت شود که دادستان ارتش آنچه عین حقیقت است با بیانی ساده و روشن به عرض می‌رساند. داورسان محترم، توجهی هم به عرض وزیران مصدق نفرمایید که من باب نمونه اظهارات یکی از آنان را در کیفرخواست نوشتم و در جلسات این دادرسی نمونه دیگری را نیز به عرض رسانیدم.

اکنون نیز من باب نمونه می‌گویم که یکی از وزیران مصدق در تحقیقات چنین می‌گوید: «در جلسه فوق العاده روز ۲۵ مرداد نبودم، روز دوشنبه ۲۶ مرداد در جلسه هیئت وزیران دو تصویبنامه صادر شد که بسیار عادی بود. آخر جلسه یعنی ساعت ۹ بعد از ظهر اینجانب پس از اطلاع به وسیله روزنامه اطلاعات از نطق دکتر فاطمی بی‌نیابت عصبانی شده و گفتم به چه حق این مهملات را گفته و مطابق چه قانونی با وجودی که وزیر است این حرفها را زده. حتی گفتم این حرفها و تبلیغات مملکت را به طرف هرج و مرج می‌برد. چپها اول دکتر مصدق را از بین می‌برند و بعد ما را. و ما تعرض از جلسه خارج شدم. هر چه خواستم اطلاع پیدا کنم قضیه از چه فرار است کسی اطلاع نداد.»

این وزیر مصدق می‌گوید: «از جریان روز مطلقاً هیئت دولت اطلاع نداشت.» می‌گوید: «از مسافرت پادشاه فقط به وسیله روزنامه‌ها مطلع شدند و موضوع در هیئت وزیران مطرح نشد.» می‌گوید: «از تلگراف فاطمی به سفیر کبیر ایران در بغداد به هیچ وجه مطلع نشدم.» می‌گوید: «از میتینگ عصر ۲۵ مرداد آنچه توانستم از حرف بعضی اشخاص بفهم این بود که می‌گویند اعلیحضرت همایونی تشریف بردند. تقاضای شورای سلطنتی می‌شود.» می‌گوید: «انحلال مجلس شورای ملی را در روزنامه‌ها خواندم. اطلاع دیگری نداشتیم. مصدق هم به عنوان نخست‌وزیر امضاء نکرده بود. امضا دکتر محمد مصدق بود.» می‌گوید: «از نطق فاطمی در عذاب روحی بودم.» می‌گوید: «در این جریانات خواهش نزد آقای مصدق پروم، گفتند درب اطاق خود را بسته و کسی را نمی‌پذیرد. در نتیجه عملیات خلاف او اذل و او باطن به هر طریق خواستم دکتر مصدق را ملاقات کنم ممکن نشد. هر چه تلفن کردم گفتند کسیون دارم، ممکن نیست.»

این آقا می‌گوید: «دکتر مصدق طبق اختیارات مجلس، تمام کارها را در اطاق شخصی انجام می‌داد. هیچ گاه وزیر را ذی‌حق در کارها نمی‌دانست. اگر در مسائل سیاسی تصمیم می‌گرفت، فقط با عده‌ای که تماماً یا اکثراً غیر وزیر و جزو حزب ایران بودند در میان می‌گذاشت. چنانچه در مدت وزارت من هیچ موضوعی را که خارج از کارهای عادی و معمولی باشد به‌هیئت دولت نیاوردند.»

وزیر دیگری از دستگاه مصدق می‌گوید حزب ایران مصدق را دوره کرده بودند. می‌گوید: «زمانی مصدق به‌من فشار آورد و من استعفا دادم. بعداً کسی واسطه شد و گفت اگر زبوی کار کنی برایت پرونده‌سازی می‌کنند. من از ترس پلیس وزیر شدم.» می‌گوید: «این اصلی را که می‌گویند وزیرا مسئولیت مشترک دارند الان در خدمت آقایان برای اولین بار می‌شنوم.» می‌گوید: «در جلسه فوق‌العاده روز ۲۵ حضور نداشتم. از عزل مصدق اطلاع نداشتم. از اوضاع سیاسی آن روزها چیزی در هیئت وزیران مطرح نشد. در مورد رفتارندم و سایر کارهایی که می‌کردند بنده دخالتی نداشتم. حتی بعضی وزرا می‌گفتند ما باید جریان سیاست روز را از روزنامه‌ها درک نماییم.»

دادگاه محترم ملاحظه می‌فرمایند که این آقای مصدق چه اوضاعی راه انداخته بود. در یکی از جلسات گفتم صبح روز ۲۵ مرداد گوش مردم را رادیو تهران کر کرد که دولت اعلامیه فوق‌العاده می‌دهد. حالا معلوم می‌شود اصلاً و اساساً دولتی در کار نبود. حال این اعلامیه را که به‌حساب دولت به‌خورد مردم داده‌اند چگونه و چه اشخاصی تنظیم کرده‌اند شاید کسانی باشند تصور کنند معلوم نیست ولی بخوبی واضح و آشکار است. در اینجا باید با توجه به اینکه آقای مصدق السلطنه عوام‌فريب است به اصطلاح عوام می‌گویم از ساعت یک صبح روز ۲۵ مرداد مصدق السلطنه به‌سیم آخر زده بود.

مصدق السلطنه هم دستور داد مجسمه سرسلسله‌خاندان با عظمت پهلوی را فرو ریزند که خود اقرار صریح نموده است تا بدین طریق به عناصر چپ رشوه‌ای داده و آنان را با خود همراه و همساز نماید؛ آنان نیز الحق بی‌او همراهی نمودند. و هم از آخر روز ۲۷ مرداد ماه به‌بعد دستور داد که از اعمال عناصر چپ جلوگیری کنند تا بدین نحو به‌مردم ساده و بی‌آلشی وانمود سازد که او مخالف احزاب چپ است.

در اجرای این منظور بود که رئیس وقت ستاد ارتش که مصدق در این دادگاه اقرار و اعتراف نمود که هر دستوری او صادر کرده دستور مصدق السلطنه است. روز ۲۵ مرداد دستور صادر کرد که چون عناصر توده‌ای به‌ظاهر شعار شاه‌دوستی می‌دهند به آنها تیراندازی کرده و آنها را متفرق نماید. مقصود از این دستور این بود که با این دستور با یک تیر دو نشان زده باشند. از یک طرف شاه‌دوستان را بکوبند؛ و از طرف دیگر بگویند با توده‌ایها مخالف هستیم. ولی غافل از اینکه روز قبل دستور صادر شده بود که از اعمال عناصر توده‌ای جلوگیری شود. دستور داده شده بود مجسمه‌های شاهنشاه فقید را فرو ریزند که این دستور در واقع خود دستور فرو ریختن مجسمه‌های اعلیحضرت همایون شاهنشاهی بوده است.

در آن روزها نفوذ فرعونی مصدق السلطنه چنین حکم می‌کرد که ایران را تبدیل به گورستان کنند. او چنین می‌پنداشت که موفق شده نفسها را در سینه‌ها خفه سازد. چنین فکر می‌کرد که احتی را یارای مقاومت و ایستادگی عکس‌العمل نیستند. مصدق السلطنه در آن روزها چنان از باده غرور و نخوت و خودبینی سرسبز شده بود که هنوز هم به‌عروش نیامده است. زیرا هنوز هم می‌گوید: «نخست‌وزیر قانونی هستم؛ یعنی نخست‌وزیر قانونگذار.»

از دادگاه محترم تقاضا می‌کنم از بدو خلقت عالم تا امروز جستجو فرمایید اگر چنین واژه‌ای در دنیا سابقه دارد اعلام فرمایید که نخست‌وزیر قانونگذار یعنی چه.

او در همین دادگاه گفت: «به فرض محال نخست‌وزیر نیاشما قانونگذار که هستیم» می‌گوید: «هنوز که هنوز است قوه مقننه ناشی می‌شود از من. قوه قضائیه مخصوص من است. قوه اجرائیه مخصوص من است که به دستگیری دکتر شایگان‌ها و لطفی‌ها و فاطمی‌ها خود قانون بنویسم، خود تمیز حقوق بدهم و خود قانون اجرا کنم. در عین حال می‌گویند این مظهر عالیترین دموکراسی جهان و عالیترین وجه حکومت مردم بر مردم است.

خوشبختانه چون دکتر محمد مصدق از عشق پادشاهی یا نیل به ریاست جمهوری چنان از خود بیخود شده بود که دیگر نمی‌دانست در آن روزها چه می‌کند و چون خوشبختانه بیکیاره باطن خود را بروز داده بود، مردم نیز بیکیاره تصمیم گرفتند که کار را یکسره کنند و به وضع ناهنجار یک مرد باغی خانمه دهند که همین کار را کردند و برای ابد به بازیگری این بازیگر ماهر و تماشاچی خانمه دادند.

اینجانب در مورد بیان کیفر خواست تنها چیزی که باید مختصری درباره آن بحث کنم، موضوع ماده استنادی یعنی ماده ۳۱۷ آیین دادرسی و کیفر ارتش است که جرم مجرمین با آن ماده قانونی تطبیق شده است. با اجازه ریاست محترم دادگاه مختصری درباره موضوع به عرض می‌رسانم.

چنانچه دادگاه محترم توجه فرماید در موقعی که نسبت به صلاحیت دادگاه منتهمین و وکلای محترم مدافعینان بحث می‌کردند، در مورد ماده ۳۱۷ قانون دادرسی ارتش آقای دکتر مصدق مانند همیشه مغالطه فرموده و اظهار داشتند که: «من طیانچه و یاروتی نداشتم که شاهی را بکشم و الاحضرتی را بکشم» سرکار سرهنگ شاهقلی با بیاناتی شیوا بنده را مستفیض فرمودند. در مورد ماده ۳۱۷ قانون دادرسی ارتش بحث فرمودند.

قبلاً باید به عرض برسانم که از زمین بحث آقای دکتر مصدق و سرکار سرهنگ شاهقلی وکیل محترم مدافع منتهم ردیف دو این استنباط حاصل شد که فرمودند ماده استنادی یعنی ۳۱۷ در فصلی است که عنوان آن سوء قصد نسبت به حیات پادشاه یا ولایت عهد است. به عبارت دیگر فرمودند چون مجرمین سوء قصدی به حیات پادشاه ننمودند بنابراین ماده ۳۱۷ استنادی وارد نیست.

در رد این عنوان می‌گویم در اغلب فصول قانون دادرسی و کیفر ارتش و همچنین قوانین دیگر در ضمن عناوین و ابواب و تحت یک عنوان خاص مطالب مختلفی بیان شده؛ یعنی مواد مختلفی زیر یک عنوان خاص درج شده که وقتی به آن مواد مراجعه می‌شود با عنوان فصل منطبق نیست. من بساب مثال عنوان فصل نهم قانون دادرسی ارتش سرفت است. زیر این فصل و این عنوان سه ماده قانونی درج شده: «بیخند چهار ماده، ولی ملاحظه می‌شود سه ماده یعنی ۳۸۱ و ۳۸۲ و ۳۸۳ مربوط به عنوان فصل یعنی سرفت است. ولی ماده ۳۸۴ مجازات کسی را معلوم می‌کنند که در منطقه عملیات ارتشی، نظامی مجروح یا بیماری یا مرده‌ای را لخت کند. با فرض سفر مایید مواد ۸۰ و ۸۱ قانون مجازات عمومی در بحث سوم آن قانون زیر عنوان سوء قصد نسبت به رئیس مملکت درج شده. ولی ملاحظه می‌شود ماده ۸۰ سوء قصد به حیات رئیس مملکت است و ماده ۸۱ اهانت به رئیس مملکت.

بهر جهت این ایراد که چون ماده ۳۱۷ استنادی در فصلی است که عنوان آن سوء قصد نسبت به حیات است و استدلال بدینکه چون مجرمین به حیات پادشاه سوء قصد ننموده‌اند و نتیجه می‌گیرند ماده ۳۱۷ وارد نیست، بکلی مردود و غیر قابل بحث به نظر می‌رسد.

اکنون باید ملاحظه شود که اساساً معنی سوء قصد چیست. داورسان محترم توجه دارند که الفاظ یک مفهوم و معنایی در عرف مردم دارند. در مورد استعمال آنان در قوانین، آن معنایی که عرف هست وجود ندارد. یا در قوانین علاوه بر آن معنایی که در عرف وجود دارد از استعمال آن الفاظ معنایی دیگری نیز مورد نظر قانونگذار می‌باشند.

من باب‌مثال وقتی می‌گوییم و لغت «جعل» را استعمال می‌کنیم، در عرف مردم جعل یک معنا دارد و آن تقلب است. ولی ملاحظه می‌کنیم که در بحث دوم قانون مجازات عمومی برای «جعل» تعریف شده که آن تعریف ابدأ یا آنچه در عرف مردم است مطابقت ندارد.

واژه «سوء قصد» را که مردم می‌شنوند، آنآ به‌ذهنشان خطور می‌شود که کسی طپانچه‌ای کتیده تا کسی را بکشد. این معنی سوء قصد در عرف مردم است. ولی مفهوم و معنای سوء قصد از لحاظ قانونگذار که در مواد ۳۱۶ و ۳۱۷ قانون دادرسی و کیفر ارتش درج گردیده، منحصر به آن معنایی نیست که مردم می‌فهمند.

اگر اشتباه نکنم سرکار سرهنگ شاهقلی ماده ۳۱۶ را مورد بحث قرار دادند و فرمودند منظور از سوء قصد به‌حیات پادشاه تنها کشتن نیست. اینجانب این بیان ایشان را تأیید می‌نمایم. دلیل هم این است که اگر منظور منحصر به کشتن بود، اساساً ماده خاصی لازم نداشت و وضع کنند. زیرا مجازات قتل عمد اعدام است، اعم از اینکه مقنول هر کس باشد. بنابراین قانونگذار منظور از وضع ماده ۳۱۶ این بوده که هر کس نسبت به‌حیات پادشاه سوء قصد نماید اعم از اینکه موفق شود پادشاه را بکشد یا نکشد ولی انجام اعمالی کرده باشد که شروع محسوب شود و مقدماتی را تهیه کرده باشد. محکوم به اعدام است. همان طوری که سرکار سرهنگ شاهقلی فرمودند، اگر این عمل نسبت به‌یک فرد عادی شود، یعنی یک فرد عادی را کسی بخواهد بکشد ولی موفق نشود مجازاتش اعدام نخواهد بود.

حال با این مقدمه بدعرض می‌رساند که در ماده ۳۱۷ قانون دادرسی و کیفر ارتش می‌گوید هر کس مرتکب سوء قصدی شود، یعنی نمی‌گوید مرتکب سوء قصد بلکه می‌گوید مرتکب سوء قصدی شود. بلافاصله قانونگذار مورد آن سوء قصد را بیان می‌نماید و می‌گوید منظور از آن سوء قصد بهم زدن اساس حکومت باشد، و منظور آن سوء قصد ترتیب وراثت تخت و تاج باشد، و خواه منظور آن سوء قصد تحریص مردم به‌مسلح شدن بر ضد قدرت سلطنت باشد، محکوم به اعدام است.

بنابر این ملاحظه می‌فرمایید که سوء قصد مندرج در ماده ۳۱۷ به‌هیچ وجه مربوط به‌کشتن نیست، بلکه همان طوری که قانونگذار سعی نموده موضوع روشن باشد، منظور از سوء قصد همانهایی است که در متن ماده ۳۱۷ بیان نموده که به‌منظر دادستان ارتش با توجه به‌محتویات پرونده و مدارکی هم تقدیم شده است این ماده در شأن مجرمین، یعنی دو نفر متهم مورد کیفرخواست وضع گردیده. به عبارت دیگر مرتکب سوء قصدی شده‌اند، یعنی همان اعمالی که از ساعت یک صبح ۲۵ مرداد تا آخر روز ۲۸ مرداد انجام دادند که منظورشان از این سوء قصد بهم زدن اساس حکومت بوده و بهم زدن ترتیب وراثت تخت و تاج بوده، ضمن اینکه مردم را هم به‌مسلح شدن بر ضد قدرت سلطنت تحریص می‌نمودند.

چون هیچ جرمی را نمی‌توان نادیده گرفت و بدون مجازات گذاشت، با مدارک مسلم و مثبتی که تقدیم نموده‌ام، به‌استناد ماده ۳۱۷ قانون دادرسی و کیفر ارتش صدور رأی اعدام هر دو نفر مجرم مورد نقاضاست و دیگر در این خصوص عرضی ندارم.

مقارن ساعت ۶ بعد از ظهر دادستان ارتش به‌اظهارات خود در بیان کیفرخواست که ۹ جلسه به‌طول انجامیده بود پایان داد. در همان موقع غنم جلسه از طرف ریاست دادگاه اعلام شد رئیس دادگاه در حالیکه قصد خروج از جلسه را داشت اعلام نمود که جلسه آینده به‌ساعت ۹ صبح روز شنبه ۷ آذر موکول می‌شود. ولی پس از چند دقیقه اطلاع داده شد که ساعت تشکیل جلسه همان ساعت ۶ بعد از ظهر خواهد بود.

چون انتشار متن محاکمات رهبریزرگ ملی ایران دکتر محمدمصدق جهت آگاهی نسل جوان ضرورت کامل داشت و از طرفی امکان کسب اجازه در شرایط کنونی ایران از آقای سرهنگ جلیل بزرگمهر برای تجدید چاپ این کتاب نبود لذا با عرض معذرت و تقدیر از کوشش و زحمات ایشان مبادرت به چاپ و نشر این کتاب می گردد .

نهفت مقامت ملی ایران



۶۶- رئیس آژانس در محرابه است - دکتر وحید در میز گرد بازاری متحد و متجانس می‌گردد. خبر آخر آمده است چه جدید عادت است



۶۳- دادگما یدوی نظامی سبقت آوردند اظهارات سدهی خارج . لایحه بزرگهبر از انهارت  
کو محقق یادداشت برمی دارند.





۴۷- سرگرد غفوری با عاشقین خود دکتر مصدق و سرهنگ بزرگمهر را به دادگاه می‌برد.



۴۸- دارکاز ندوی سلطنت آباد، فرصت نمش.



۴۹- بهترین چرائند. نفر دوم (نشسته از راست): علی نوری مخبر اطلاعات. نفر اول (سمت چپ): هاشمی از روزنامه اتحاد ملی.



۵۵- دادگاه بدوی مللنت آباد فرست تنفس.





۵۲- از راست به چپ: پاسارگاد، نوری (اطلاعات)، هاشمی (اتحاد ملی).



۵۳- سرهنگ اسکندر آزموده در مذاکره با دکتر مصدق پس از پاره کردن عکس‌های امضاشده.



۹۵- پست مر ناکر مصطفی ناکر خلیف نهدی ایدنه است.







عزیز دادگاه بدوی، دکتر مصدق برحال سطاق گرفتن کنید به پانتری خود.